حلاج شناسی
«۲»

جُنبش حُروفیّه
و
نهضت پسیخانیان
«نقطویان»

علی میرفطروس

جنبش حروفیه

و

نهضت پسیخانیان

(نقطویان)

علی میرفطروس

جنبش حروفیه ونهضت پسیخانیان
تألیف: علی میرفطروس
تیراژ : دوهزار
چاپ : آشنا
صحافی: طاهری
گراور : حمیدی
ناشر :بامداد

سرسخن

" حسین بن منصور حلاج "، شاید شگفت انگیز ترین و مبهم ترین چهرهٔ تاریخ فرهنگ و اندیشهٔ ایران باشد. با اینکه کتاب ها و رساله‌های فراوانی در شرح زندگی و عقاید و افکار " حلاج " نوشته شده، اما، هنوز نیز چهرهٔ مترقی و اندیشمند او ــ براستی ــ ناشناس مانده است.

رسالهٔ " **حلاج، از دیدگاهی دیگر**"، شاید " علمی " ترین تحقیقی باشد که در زمینهٔ شناخت این " ابرمرد " عرصهٔ عمل و اندیشه، تاٴلیف گردیده است.

موٴلف با اعتقاد به اینکه: برای نزدیک شدن به " حلاج "، ابتداء باید از او دور شد ــ و با تکیه بر این اصل که: هر شخصیت تاریخی، محصول یک رَوَند تاریخی ــ اجتماعی می‌باشد ــ که‌درجریان پراتیک و درک ارزش های اجتماعی،حادث میشود، شکل میگیرد،قوام می‌یابد ــ و برای پاسخ دادن بیک ضرورت عینی و اجتماعی، بمیدان کشیده میشود... جریان های اقتصادی ــ اجتماعی و فرهنگی قبل از ظهور " حلاج " را به بررسی میگیرد.

از بخش های این رساله، میتوان از: خلافت عباسیان وپیشرفت فئودالیسم ــ قیام زنج و نهضت قرمطیان ــ اسلام و نبرداندیشه‌ها ــ

زنادقه و متفکران مادی ـ انسان خدائی ـ اوضاع اقتصادی و اجتماعی زمان حلاج و ... را نام برد.

کتاب حاضر ـ قسمتی از فصل آخر (نهم) رساله‌ء " حلاج ، از دیدگاهی دیگر " می‌باشد، که در آن مؤلف به تأثیرافکار"انسان خدائی حلاج " بر نهضت های ملی و مترقی، پرداخته است.

چاپ اول این رساله، در مجموعه‌ء " تحقیقات ایرانشناسی مؤسسه آسیائی " ـ منتشر گردیده. (۱) و مؤلف ضمن **چاپ دوم** بخش آخر رساله (حروفیه و پسیخانیان) امیدوار است که‌چاپ و انتشار فصل های کامل آن، نائل گردد.

---

۱ ـ شماره های ۹۷ ـ ۹۵ ـ ژوئن ۱۹۷۵.

درآمدی بر " شکل شناسی " نهضت های ملی‌و مترقی بعد از حمله‌ء " مغول "

هنوزایرانیان، ازآسیب های حمله‌ء اعراب وترکان‌غزنوی‌وسلجوقی، کمر راست نکرده بودند که حمله‌ء " مغول " ـ بار دیگر همه چیز را در هم ریخت.

بگفته‌ء " ابن اثیر " در حدود ۷۰۰/۰۰۰ نفر در " نیشابور" بقتل رسیدند و بقول " جوینی " حتی این رقم به یک میلیون و سیصد هزار نفر، بالغ می‌گردیده است(۱)

مغولان، پس از سه بار قتل عام در " نیشابور " هر کس‌راکه باقی‌مانده بود، بفرمان چنگیز کشتند و حکم شد آن شهر را چنان ویران کنند که در آنجا بتوان زراعت کرد، و حتی سگ و گربه‌ء آن شهر را نیز زنده نگذارند... مغولان نیز چنین کردند،حتی‌گفته‌اند که سپاهیان " تولی " هفت شبانه روز در " نیشابور " ویران ـ آب

۱ـ کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول ـ پطروشفسکی ـ ص۴۶

بستند و در سراسر آن جو کاشتند (۱)

در "مرو" نیز قریب ۷۰۰/۰۰۰ نفر کشته شدند و بقول "جوینی":
بهر یک از سربازان مغول، سیصد الی چهارصد " مروی " برای کشتن رسید و چنان کشتار کردند که گودال ها از کشتگان انباشته شد... و صحرا از خون عزیزان آغشته گشت (۲).

در " بخارا " تمامت شهر به مدت چند روز در آتش سوخت و در " خوارزم " تمامت خلق را بکشتند و آنچه ارباب **حرفه و صناعت** بود (زیادت از ۱۰۰ هزار نفر) را جدا کردند و آنچه کودکان و زنان جوان بود، برده ساختند... (۳)

شهر های دیگر ایران نیز (بجز چند شهر) همگی بطور کلی با خاک یکسان شدند و مردم آنها، قتل عام گردیدند. نتیجه اینکه:

اولاً: کشتارها و قتل عام های وسیع، موجب کاهش نفوس و نیروهای تولید شد.

ثانیاً: شبکه های آبیاری وکشاورزی، ویران گردیدند.

ثالثاً: حمله و مهاجرت مغول ها (که از شیوهٔ تولیدی عقب مانده ای برخوردار بودند) باعث قطع تکامل فئودالیسم و موجب رکود تجارت و صنعت و رشد بورژوازی در ایران شد.

۱- تاریخ مغول - عباس اقبال - ص ۵۶.
۲- جهانگشا- ج ۱ - ص ۸ - ۱۲۷.
۳- ایضاً - ج ۱ - ص ۱۰۰ و ۸۲.

رابعاً: بار دیگر فلسفه و علوم طبیعی رو به انحطاط نهاد و مقوله های مذهبی و غیر عقلی، مورد توجه قرار گرفت، آنچنانکه "جوینی" در بارهٔ وضع علم و فلسفه در این عصر می‌نویسد: ... به سبب تغییر روزگار... و اختلاف عالم بوقلمون، مدارس " درس " مندرس، و عالم " علم "، منطمس (نابود گشته) و طبقهٔ " طلبه " (ودانش پژوهان) آن، در دست لگد کوب حوادث، متواری ماندند، و " هنر " اکنون همه در خاک طلب باید کرد... اکنون بسیط زمین (عموماً) و بلاد خراسان (خصوصاً) که مطلع خیرات بود و منبع علما، خالی شد، کذب و تزویر را وعظ و تذکیر دانند و... (۱)

بدین ترتیب " امام غزالی " ها به " احیاء علوم دینی " پرداختند و " کیمیای سعادت " را در پذیرش و اطاعت از اصول و عقاید دینی دانستند، "سعدی " ها " زبان در کام کشید "ند و تجویز " فوائد خاموشی " کردند، و سر انجام " شمس تبریزی " ها - با " تصوف تقیّه " - به کتمان واقعیت های گزندهٔ اجتماع خود پرداختند و در نتیجه: زمینه های پیدائی یک جامعهٔ برده و برده پروررافراهم ساختند...

دراین هنگام، مذهب شیعه، عمده ترین تکیه گاه روحی روستائیان ستمکش وزحمتکشان محروم بود. برخلاف عقیدهٔ " دکترنصرالله فلسفی " (۲)

۱- جهانگشا- ج ۱ - ص ۵ - ۳
۲- زندگانی شاه عباس اول - ج ۳ - ص ۳۱.

و " عباس اقبال آشتیانی ". (۱) مردم ایران قبل از حکومت " صفوی " از اصول مذهب شیعه بی خبر نبودند و " شیعه گری "، تنها باظهور " نهضت سربداران " و یا با آغاز حکومت صفوی قوت نگرفت، بلکه مذهب شیعه از اواسط قرن اول هجری (بعد از قتل عثمان) درایران رواج داشته و چنانکه میدانیم، بعنوان سنگری برای احیاء یک‌حکومت ملی، همواره پرچم مبارزاتی ایرانیان بود. بطوریکه " احمد امین" (مورخ عرب و استاد تاریخ دانشگاه الازهر) " تشیع "را "**آشیانهٔ شعوبی** " ها (**یعنی طرفداران حکومت ملی و غیر عرب**) میداند. (۲)

" تشیع " در زمان آل بویه، و در حکومت های‌بعدی ـ **بخصوص** در زمان علاءالدین خوارزمشاه و در عصر ایلخانیان (سلطان محمد ـ خدابنده یا الجایتو)، بخاطر ضرورت ها و ملاحظات سیاسی، مورد توجه و ترویج فراوان بوده است.

شاید، مهمترین " راز بقا" مذهب شیعه در ایران، محرومیت ها و مظلومیت های تودهٔ مردم باشد، زیرا: ملتی که حملات مرگبار و ویرانگری چون حملهٔ اعراب، حملهٔ ترکان غزنوی، حملهٔ سلجوقی‌ها حملهٔ مغول، حملهٔ تیمور و دهها تجاوز و تاراج داخلی و خارجی را تحمل کرده بود. ملتی که:

تاریخ پرشکوه تبارش را

۱ـ تاریخ‌مغول ـ ص ۴۶۵.
۲ـ پرتواسلام ـ ج ۱ ـ ص ۱۴۰.

گرد سم ستوران
برق بلیغ دشنهٔ دشمن
و زخم تاریک تازیانهٔ " تاتار"
تفسیر میکند.
وز هق هق همیشهٔ گریه اش
دیوار باستانی " ندبه "
می‌لرزد. (۱)

این چنین ملتی، که تکیه گاه اقتصادی و امنیت اجتماعی خود را از دست داده بود، " تشیع " را ابتداء بعنوان‌سنگری برای‌ایجاد یک حکومت ملی غیر عرب (در برابر مذهب سنی خلفاء)برگزید، و سپس ـ وقتی که از استقرار حکومت ملی و دموکراتیک، مأیوس شد و با مظالم و استبداد و استثمار بیشتری روبرو گردید، خاطرهٔ " مزدک " و " بابک " را از دست داد، و چهرهٔ " حضرت علی" و " امام حسین " را به خاطر کشید و در رنجها و مصائب" خاندان علی ": مظلومیت‌ها و رنجهای خود را یافت و با گرایش به این خاندان (شیعه گری)و یادآوری خاطرهٔ "شهدای کربلا"، محرومیت ها و مظلومیت های خود را فراموش کرد... و از اینجا " روضه " هاـ بعنوان بهترین وسیله برای " خلع سلاح " روحی توده ها و " تکیه " هاـ بعنوان بهترین " آرام گاه " خشم انقلابی روستائیان و رنجبران ـ مستقیم

۱ـ نشریهٔ دریچه ـ شعر ایران ـ علی میر فطروس ـ ص ۱۲.

و غیر مستقیم ــ به خدمت حکومت های فئودال در آمدند... و این چنین شد که‌در کنار انبوه کشورهای " سنی مذهب "جامعهٔ‌ما ،بصورت تنها کشور " شیعه مذهب " دنیا، باقی ماندو...

*

پس از حملهٔ مغول به ایران ــ در کنار گرایش وسیع توده های روستائی به مذهب شیعه ــ اکثریت پیشه وران خرده پا و زحمتکشان شهرها نیز، به جرگهٔ " اهل تصوف " وارد شدند تا در پناه قدرت " خانقاه " و"شیخ " ــ از بیدادگری ها و ستم های عمال مغول و تیموری، مصون و در امان بمانند.

با تبلیغ شیوخ صوفیه و تاءکید علمای مذهبی ،مردم ،قتل‌وغارت مغول ها را نشانهٔ قهر و غضب الهی میدانستند و معتقد بودند که چون قدرت و حکومت مغول ،با موافقت قضا و " مشیت الهی " همراه هست، باید فرمان الهی مبنی بر " لاتلقوابه ایدیکم الی التهلکه "را آویزهٔ گوش کنند و خود را از بلای آنان در امان دارند. (۱)

شیوخ صوفیه و " پیران تصوف "، با تبلیغ " فقر " و " رضا " وتاءکید بر " تقیه " و " پرهیز " از مبارزه بر علیه‌بیگانگان ،حکومت فئودال ها و خان های مغول و تیموری را استوار میساختند و بهمین جهت، از همان آغاز، مورد توجه و " عنایت " سران مغول وتیموری بودند، آنچنانکه حکام مغول و تیموری به کسانی که در حلقهٔ ارادت

۱ــ جهانگشا ــ جوینی ــ جلد ۱ ــ ص ۱۱۰

این " مرشدان چله نشین " وارد میشدند، کاری نداشتند و ستمی نمی‌کردند.

بدین ترتیب؛ توجهٔ مردم به مشایخ و پیشوایان صوفیه، فزونی یافت، آنچنانکه گروه گروه به " خانقاه "ها می‌رفتند ودرحلقهٔ‌ارادت " مرشدان " سر می‌سپردند... و چنین شد که " خانقاه " ها نیز " **آرام گاه** " خشم و خروش رنجبران و زحمتکشان گردید.

" تروریسم مذهبی "،تبانی و توطئهٔ پاسداران دین و دولت، موجب شد تا بار دیگر اندیشمندان و متفکران پیشرو جامعه،برای‌جلب توده ها و حرکت انقلابی زحمتکشان، و نیز برای مصون‌ماندن‌ازتعقیب و تهدید فقها و شیوخ صوفیه و حامیان حکومتی آنها، از " لوا "ی تصوف و مذهب، استفاده کنند و عقاید انقلابی و " الحادی " خود را در " **لفافه** " ی کلمات و عبارات صوفیانه ابراز نمایند.

اگر " لفافهٔ تشیع " **شکل کلی** نهضت های توده ای بعدازحملهٔ اعراب بود، " لفافهٔ تصوف " نیز (بطور کلی) **شکل**‌عقیدتی "اکثر" نهضت های انقلابی و الحادی بعد از حملهٔ مغول و تیمور به ایران می‌باشد.

شکل مذهبی و صوفیانهٔ این نهضت ها، در حقیقت نمایندهٔ نیاز معنوی رهبران آنها به مذهب یا تصوف نبوده است، بلکه شکل مذهبی و لفافهٔ صوفیانهٔ نهضت های قرون وسطی را بایددرعلت‌های زیر جستجو کرد:

۱ ــ شرایط سخت مذهبی و تروریسمی که بوسیلهٔ پاسداران‌دین

و دولت، در سرکوبی انقلابیون و ماده گرایان اعمال میشد، باعث میگردید تا متفکران و رهبران این جنبش ها، برای جلب توده ها، از لفافهٔ مذهب و عرفان، در ابراز عقاید خود، استفاده نمایند.

۲ ـ در شرایط سیاسی ـ فرهنگی قرون وسطی، وجود احزاب سیاسی و مکتب های فلسفی مادی و مترقی ناشناخته بود و هرگونه الحاد و ارتدادی،به شکل " رفض دینی " تجلی میکرد.

آثار و اسناد ادبی و تاریخی قرن هشتم تا یازدهم هجری،به خوبی شهادت میدهند که اندیشه های " آته‌ئیستی " قشر آگاه‌وروشنفکر جامعه، بعد از حملهٔ مغول ـ غالبا " در لفافهٔ عبارات و اصطلاحات صوفیانه ابراز میشد. " عبدالرحمن جامی " (شاعر و عارف‌قرن‌نهم هجری) می‌نویسد: ... در میان صوفیان دروغین، زندیقانی نیز بوده اند... و در ردیف صوفیان حقیقی و پیروان عقاید باطنی و زندگی فقر، عبادت و ریاضت، دستجات گوناگون دیگری نیز وجود داشت که **شکل ادبی و اصطلاحات صوفیگری را به عاریت‌گرفته‌بودند**، ولی افکار واقعی و روش زندگی آنان، هیچ وجه اشتراکی با تصوف نداشت و حتی مخالف آن بوده اند.(۱)

" افوشته‌ای نطنزی " (مورخ فئودال قرن ۱۱ هجری) نیز می‌نویسد: ... هر چند گاه، یکی از این مفسدان بی دین‌وملحدان شقاوت قرین، **در لباس شیخی و گوشه نشینی**، بازار شید و زرق

۱ـ نفحات الانس ـ چاپ کلکته ـ ص ۱۷ ـ ۱۳.

رواج داده... به افسای دین و ملت و الحاد اهل شقوت، روی آورده... (۱)

" بارتولد " نیز بارها، تصریح کرده است که معتقدات‌مذهبی، در بسیاری موارد، **لفافهٔ‌ظاهری** نهضت های خلق بوده است. (۲)

بنابراین: در تحلیل نهضت های توده ای بعد از حملهٔ‌مغول، اگر ـ مانند مستشرقین غربی، تنها به شکل‌صوفیانه‌ومذهبی‌ایدئولوژی این نهضت ها، اکتفا کنیم و از ماهیت عقاید و افکار رهبران این جنبش ها، غفلت نمائیم، به " تحریف تاریخ " پرداخته ایم.لذا ـ بنظر ما ـ مشخص کردن نهضت هائی مانند " حروفیه" و"پسیخانیان" با کلماتی چون: " غلات شیعه " یا " تصوف پرخاش "، نه تنها روشنگر راستین جریان های فکری و فلسفی رهبران‌این‌نهضت‌ها‌نیست، بلکه در حقیقت، نوعی " بی توجهی " به تاریخ اندیشه های " آته‌ئیستی " و انقلابی، در آن عصر می‌باشد.

۱ـ نقاوه‌الاثار ـ ص ۵۱۴.
۲ـ ترکستان‌نامه ـ ج ۱ ـ ص ۱۷.

گامی در تاریخ

بطوریکه گفته ایم: حملهٔ " چنگیز " به ایران، موجب توقف جریان طبیعی و باعث رکود تاریخی ـ اجتماعی جامعهٔ ما گردید و با نابودی و کشتار صدها هزار شهری و روستائی و ویرانی شبکه های وسیع آبیاری‌و کشاورزی، ایران (که راه بسوی تکامل فئودالیسم‌ورشد بورژوازی داشت) دچار یک‌توقف و درنگ اقتصادی ـ اجتماعی‌عظیم شد. در حقیقت، علت گرانجانی و تداوم فئودالیسم در شرق و به خصوص در ایران را،با اینگونه حوادث کوبنده و ویرانگر تاریخی‌باید تبیین و تشریح کرد.

سیاست های مالیاتی سختی که " چنگیز " و جانشینان او بر روستائیان تحمیل کردند، یکی از بیرحمانه ترین شکل های بهره‌کشی فئودالی بود که روستائیان را مرتبا" فقیر و فقیرتر میکرد و امکان احیای کشاورزی را از میان می‌برد. (۱)

در عهد نخستین " ایلخانیان " نیز وضع روستائیان وحشتناک و بهره کشی ها و مظالم فئودالی شدید بود، بطوریکه بقول "رشید-

۱ـ مناسبات ارضی‌در ایران عهد مغول ـ ج ۱ ـ ص ۶۶.

الدین فضل الله " : ... کلوخ و خاشاک را در نظر حکام وغیرهم اعتبار بود و رعایا را نه، و خاشاک شوارع، آن کوفتگی نمی‌یافت که رعیت. (۱)

قحطی ها و خشکسالی ها و تاراج محصول روستائیان، موجب گرانی ارزاق و مواد غذائی می‌گردید و اینهمه،باعث‌تنگدستی‌وگرسنگی مردم میشد، چنانکه " وصاف الحضره " می‌نویسد: ... یک خروار گندم که قبلا" صد دینارشیرازی قیمت داشت، به **یک هزار و دویست** دینار(اگر یافت میشد) در تاریکی شب خرید و فروش میشد... اکثر مردم در بهار ملخ می‌خوردند و در پائیز با خون حیواناتی که سر می‌بریدند، سد جوع میکردند، گروهی از گرسنگی در کوچه ها و بازارها افتاده و مرده بودند، چنانکه دردارالملک و سایر ولایات فارس بیش از صدهزار تن از گرسنگی جان سپردند. (۲)

اصلاحات فریبندهٔ " غازان خان " اگر چه در جهت احیاء شبکه های آبیاری و " تعدیل " بهره کشی های بیرحمانهٔ فئودالی بود، اما باید دانست که این " اصلاحات " بیش از همه، بخاطر جلوگیری از عصیان و شورش دهقانان بود. (۳)

" غازان خان " بنا بر ماهیت طبقاتی خود، نمی‌توانست‌حامی

۱ـ جامع‌التواریخ ـ ص ۴۵ ـ ۱۰۴۴.
۲ـ تحریرتاریخ وصاف ـ ص ۱۲۸.
۳ـ دراین‌باره‌نگاه‌کنید به: مکاتبات رشیدی ـ ص۲۱ و۱۲ ـ ۱۱

واقعی زحمتکشان و روستائیان باشد. " رشیدالدین فضل الله "(مورخ فئودال) می‌نویسد: روزی " غازان خان" فرمود که: من‌جانب‌رعیت نمیدارم، اگر " مصلحت " است تا همه را غارت کنم، بر این کاراز من قادرتر کسی‌نیست. (۱)

با چنین سیاستی بود که در زمان " غازان خان "نیز(علیرغم آرامش نسبی) تطاول و تاراج روستاها بوسیله عمال ایلخانی ،ادامه داشت. مثلاً" در سال ۶۹۹ هجری پس از وبا وقحط وغلای‌گسترده‌ای که در نواحی فارس روی داد، سپاهیان ایلخانی به غارت و چپاول روستاهای فارس پرداختند بطوریکه:... در همهٔ ولایات ،افرادرعیت از تکثیر صاحب بلوک وخطاب تسعیر زائد و کساد غله،درمعرض انواع محنت و بلا بودند (۲) حاصل این ستم ها آن شد که در سال‌بعد، سی و سه موضع از بهترین مواضع خراجی که خراج آنها (بالغ بر سی هزار دینار) تعیین شده بود، از سکنه خالی شد، چنانکه هیچ آدمی و چارپای در آن حدود نماند. (۳)

ضعف حکومت مرکزی و خالی بودن خزانه ـ برای‌پرداخت‌حقوق سران و سپاهیان، باعث شدتا،طی " یرلیغ " (فرمان) هائی ـ مالیات ولایات به فرماندهان لشکری، اجاره داده شود. این امر، به

۱ـ تاریخ‌مبارک غازانی ـ ص ۲۶۹.
۲ـ تحریرتاریخ وصاف ـ ص ۲۱۶ ـ ۲۱۵.
۳ـ ایضاً – ص ۳۰۳

حاکمیت مطلق سران فئودال و سرداران ایلخانی درروستاها، افزود و در نتیجه: اسارت و انقیاد روستائیان، بیشتر و شدیدتر گردید.

در سال ۷۰۳ هجری، شورشی بر علیه " غازان خان " ـ تحت نام " آلافرانک " (یکی از شاهزادگان ایلخانی) روی داد که در آن جمع کثیری بقتل رسیدند. " رشیدالدین فضل الله "اشاره‌میکند که: رهبران این شورش، عقاید " **مزدکی** " خود را ،درلفافهٔ**صوفیانه**، ابراز میکردند. (۱)

آنچه که در دورهٔ " غازان خان " ـ از نظر اقتصادی‌قابل‌توجه است، اینست که: در زمان او، مالیات روستاها " **نقداً** " دریافت میشد. " غازان خان " طی فرمان هائی مقرر کرد که روستائیانی که جنس می‌آوردند ،آنرا ببازار برده و بفروشند و مالیات خود را نقداً بپردازند (۲). این امر نشان میدهد که پای رعیت، به روابط پولی و کالائی کشانده شده و بطوریکه میدانیم، رواج بهره و مالیات پولی، یکی از ویژگی های نابودی نظام فئودالیسم‌و از نشانه های پیدایش بورژوازی می‌باشد.

سیاست های شدید مالیاتی و استثمار و چپاول توده‌های‌روستائی توسط حکومت های ولایات، باعث میشد که روستائیان‌هیچگونه‌علاقه‌ای به زراعت و احیاء کشاورزی نداشته باشند. عمال و " ایلچیان "

۱ـ جامع‌التواریخ ـ ج ۲ ـ ص ۹۵۹.
۲ـ تاریخ‌غازانی ص ۲۵۴.

حکومتی، به بهانه های مختلف، روستائیان را می‌دوشیدند و آنها را مجبور میکردند که هنگام عبور از دهات و روستای‌شان، وسایل‌پذیرائی و رفاه‌و آسایش و خوراک سپاهیان را فراهم سازند. " وصاف " و " رشیدالدین فضل الله" تائید میکنند: ایلچیان هر آنچه را که‌در روستاها می‌یافتند به تطاول می‌بردند، آنها بسیار بدنام و غارتگر بودند، بر اثر تاراج و تهاجم ایلچیان، بسیاری ازروستائیان‌ازدهات خود فرار کرده و روستاهای فراوانی رو به ویرانی نهاد (۱)

وسعت تجاوز و تاراج در روستاها به حدی بود که حتی دزدان و راهزنان نیز خود را " ایلچی " میدانستند و به این بهانه، محصولات و چهارپایان متعلق به دهقانان خود را میگرفتند. (۲)

در بسیاری موارد، کشاورزان، روستاهای خود را ترک‌میکردند و از ترس مأموران مالیاتی، خود را پنهان می‌نمودند، بطوریکه: ... اگر گذار کسی بدهات " یزد " می‌افتاد، کسی را پیدا نمیکرد که با او سخن بگوید، یا راه را از او بپرسد... عدهٔ معدودی که در روستا باقی مانده بودند، یکی را بدیده بانی و نگهبانی می‌گماشتند و همینکه او از نزدیک شدن کسی خبر میداد، دهقانان در کاریزها، یا در میان ریگ ها پنهان میشدند... و یا اگر یکی از فئودال‌ها و

۱ـ تاریخ مبارک غازانی ـ ص ۷۲ ـ ۲۷۵ (ونیز) تحریر تاریخ‌وصاف ـ ص۲۶۳.
۲ـ ایضا" ـ ص ۲۷۱ (تاریخ غازانی).

مالکان عمدهٔ یزد، برای سرکشی بدهات خود می‌رفت، می‌دید که ده از مردم تهی شده است. (۱)

روستائیان آنچنان دچار فقر، تنگدستی و گرسنگی بودند که حتی اگر از طرف دیوان، " بذر " به آنان داده میشد، آنرا، بجای اینکه بکارند، می‌خوردند. (۲)

بدین ترتیب شبکه های آبیاری ویران تر و دهات و اراضی روستائی خراب تر شد و تمایل به آبادانی روستاها و احیاء کشاورزی در روستائیان از میان رفت، بطوریکه گفته اند: " براستی، هرگز مملکت خراب‌تر از آن سال ها نبوده است" (۳) بی‌شک این انحطاط اقتصادی،انحطاط و ضعف قدرت سیاسی را بهمراه داشت.

آخرین سلاطین" ایلخانی " که ورشکستگی و انحطاط اقتصادایران را (که متکی بر اقتصاد روستائی بود)مشاهده‌میکردند، برای‌جلوگیری از سقوط حکومت خود، به گسترش تجارت و پیشه و هنر همت‌گماشتند و بداد و ستد و بازرگانی با دولت های اروپائی پرداختندوبدینوسیله اقتصاد شهرها را احیاء کردند.

در ابتدای قرن هشتم هجری، تجار و بازرگانان " ونیزی "با " الجایتو " و " سلطان ابوسعید " وارد مذاکره و مرابطه گردیدندو

۱ـ ایضا" ـ ص ۲۴۹.
۲ـ ایضا" ـ ص ۳۴۶.
۳ ـ ایضا" ـ ص ۳۴۹ و ۳۴۶.

معاهده ای در زمینهٔ آغاز مناسبات بازرگانی، امضاء کردند که در نتیجهٔ آن: ایران بعنوان پل تجارتی بین کشورهای اطراف مدیترانه و ممالک مرکزی و شرقی آسیا، درآمد.

با گشوده شدن راه "طرابوزان"، ایران با اروپا ارتباط پیدا کرد و "تبریز"، بزرگترین بازار معامله بین شرق و غرب شد. این شهر در آن ایام، آنقدر آباد و از لحاظ بازرگانی و پیشه وری، به حدی اهمیت داشت که اولین شهر دنیا، بشمار میرفت.

"ادوریک دوپردفن" ــ که در عصر "سلطان ابوسعید" "از تبریز دیدار کرده، میگوید: تبریز از جهت امتعه، بهترین شهر عالم است، این شهر برای ایلخانیان ایران از تمام مملکت "فرانسه" جهت پادشاه آن، بیشتر اهمیت دارد. (۱)

امپراطوری "مغول" ها، تلفیق زشت و ناهماهنگی بود از سرزمین‌ها و ملیت های مختلف، این ناهماهنگی جغرافیائی و اجتماعی ــ فرهنگی، موجب عدم تمرکز و باعث پیدایش تمایلات تجزیه طلبانه میگردید.

با فوت "سلطان ابوسعید ایلخانی" (۷۳۶هـ) هرج و مرج در ولایات و تطاول و تاراج روستائیان بیشتر شد و مدعیان سلطنت، هریک برای کسب قدرت، به کشمکش و مبارزه پرداختند و دیری نگذشت که تجزیهٔ ممالک ایلخانی، آغاز شد و از این راه، حکومت های معروف: آل جلایر ــ امرای چوپانی ــ آل مظفر ــ آل اینجو ــ امرای طغاتیموری ــ

۱ــ تاریخ مغول ــ ص ۵۷۱.

امرای سربداری و امثال آنها، بوجود آمدند. بر این حکومت‌های جدید، باید سلسله‌های دیگری را نیز که از گذشته وجود داشتند (مانند سلغریان ــ ملوک شبانکاره ــ اتابکان یزد ــ قراختائیان کرمان و آل کرت) را افزود.

در کنار اینهمه حکومت های ایالتی مستقل، تعدادی از مالکان و خرده مالکان نیز، در قلمرو اراضی خود اعلام استقلال کردند.

نتیجهٔ سیاسی ــ اجتماعی پیدایش این حکومت های "خان‌خانی" روشن و آشکار است: جنگ های خانگی، خونریزی‌ها، دست بدست گشتن قدرت سیاسی ولایات، غارت های پی در پی و کشتارهای مداوم، بر پریشانی توده ها و ویرانی روستاها افزود. هر امیری که چند صباحی، در ولایتی بقدرت میرسید، زمین ها و اراضی "خالصه" را تصرف میکرد و به اخذ مالیات ها و عوارض مختلف از روستائیان، می‌پرداخت.

"خواجوی کرمانی" ــ شاعر این روزگار ــ تصویر زنده و غم انگیزی از ظلم و ستم "خان" ها و امیران فئودال بدست میدهد و وضع پریشان روستاها و شهرها را چنین بازگو می‌نماید:

... آسیابی که فتاده است و ندارد آبی
دخل آن، جمله به چوب ازبُن دندان طلبند
هر کجا سوخته ای، بی سروسامان یابند
وجه سیم سَرِه، زآن بی سروسامان طلبند
شهرو ایشان بمثل چون خرو ویران و به غضب
هر یکی گنجی‌ازاین منزل ویران‌طلبند...
مردم گرسنه، دلتنگ شد از بی نانی

گردهٔ خور، بزراز گنبد گردان طلبند (۱)

" وصاف الحضره"، نتیجهٔ روحی و معنوی این ظلم و ستم ها‌ـ پریشانی ها و ویرانی ها را چنین توصیف میکند: ... در هر سرائی: نوحه سرائی، و در هر کاشانه ای: غم خانه ای، و در هر جگری از سوزش مصیبت: تیغی، و همراه هر نفسی: ناله و دریغی... (۲)

در چنین شرایط دشوار و ترسناک است که توده ها، طعمهو شکار خرافات و اسیر پندار بافی‌های ملکوتی میگردند. مردمی که امنیت اقتصادی ـ اجتماعی و تکیه گاه " زمینی " خود را از دست‌داده‌اند، در چنین شرایط سختی، دست " توکل " بسوی " آسمان " می‌برند و از نیروهای موهوم‌وغیبی،کمک و استعانت می‌جویند. آنها در دین‌و در اعتقاد به خوشبختی " آن جهانی " آرامش می‌یابند، آرامشی که آنرا در هستی تاراج گردیده و استثمار شدهٔ خود، نتوانسته اندبدست آورند.

در تمامت این دوران، و در کنار اینهمه تهاجم و تاراج و قتل‌و کشتار، رجال و علمای مذهبی (شیعه و سنی) و شیوخ صوفیه،بجای درگیری و مبارزه با قدرت‌ظالمانهٔ مغول ها، برای برانداختن نفوذ مذهبی و سیاسی یکدیگر در درباربیگانگان، با مغول های ایلخانی، همکاری میکرده و در تائید سیاست های ضد مردمی آنها،باهم‌رقابت

۱ـ دیوان‌خواجوی کرمانی ـ ص ۲۳ و ۲۲.
۲ـ تاریخ‌وصاف ـ ص ۳۶۱.

می‌نمودند. (۱)

نتیجه اینکه: اقتصاد روستاها بیش‌از پیش‌روبه‌انحطاط وورشکستگی نهاد و " امیر تیمور " ـ که در صدد جهانگشائی و فتح ایران بود ـ برای ایجاد یک حکومت مقتدر، ابتداء لازم دید تا کوشش خود را در احیاء راههای تجارتی و رشد بازرگانی و پیشه وری و بسط و توسعهٔ " حرفه " و فن، مصروف نماید.

۱ـ نگاه‌کنید به: ذیل جامع التواریخ ـ حافظ ابرو ـ ص ۵۱ ـ ۴۸.

زمینه های اقتصادی ـ اجتماعی و فرهنگی
جنبش " حروفیه " و نهضت " پسیخانیان "

اقتصاد کشاورزی ـ که در زمان "ایلخانیان "رو به زوال گذاشته بود، با حملهٔ تیمور به ایران، ورشکسته تر گردید.

" تیمور " برای اینکه بتواند زمینه های قدرت سیاسی ـ اجتماعی خود را مستحکم سازد و از حمایت نیروی معنوی مسلمانان استفاده کند، در تظاهر به اسلام و ابراز تعصب و اجراء شعار مذهبی، کوشش فراوان داشت، تا اینکه توانست پشتیبانی علمای با نفوذ مذهبی را بسوی خود جلب نماید. حمایت " شیخ شمس الدین کلار " (پیشوای مسلمانان ناحیه کش) و پشتیبانی دیگر رهبران متعصب مذهبی، زمینه های نفوذ و اعتبار سیاسی " تیمور " را فراهم ساخت.

مذهب برای " تیمور " بهترین وسیله ای بود تا بواسطهٔ آن بتواند نیروهای معنوی جامعه را بسوی خود جلب نماید. او با اینکه درتظاهروتعصب به اسلام می کوشید، با اینحال ازهیچگونه عیاشی وشقاوتی پرهیز نمیکرد. دردربار او میگساری وشهوترانی بحدی رواج داشت که بعضی ازحاضران و درباریان، درحضور "خانم بزرگ" (زن تیمور) مست ولایعقل می افتادند. (۱)

۱ـ سفر نامه ـ کلاویخو ـ ص ۲۳.

عده‌ای ازمورخین، حتی علت مرگ او را افراط درمیگساری و خوشگذرانی دانسته اند. (۱)

" پاول هرن " می‌نویسد: " تیمور " با آنکه اسلام آورده بود، فرقی از جهت خشونت و سفاکی با چنگیز نداشت... آنچه را که از تیغ " مغول " نجات یافته بود، " تیمور " هلاک کرد. (۲)

زوال و انحطاط اقتصاد روستائی و در نتیجه: نقصان در نظام مالیاتی و خالی بودن خزانهٔ دولت، باعث شد تا " تیمور " برای ایجاد یک حکومت مقتدر، متوجهٔ نواحی و شهرهای بازرگانی گردد. او با توجه و تشویق بازرگانی و تجارت، کوشید اقتصاد ورشکسته و حکومت نوپای خود را، از خطر سقوط و انحطاط، رهائی بخشد.

" تیمور " اصولا " معتقد بود که مناسبات تجاری وروابط بازرگانی با کشورهای خارجی، موجب آبادانی و تولید ثروت و رونق اقتصاد خواهد بود. شعار: " **دنیا به بازرگانان آباد است** " باعث رشد اقتصادی و رونق مناسبات بازرگانی گردید.

بندر " هرمز " در زمان " تیمور " بصورت یکی ازبندرگاههای مهم بین المللی آن عصر در آمده بود، بطوریکه یکی از سیاحان و مورخین این دوره، می‌نویسد: بازرگانان اقالیم سبعه، از مصر و شام و روم و آذربایجان و عراق و... ممالک فارس و خراسان و ماوراالنهر

۱ـ زندگی شگفت انگیز تیمور ـ ابن عربشاه ـ ص ۱۶۵.
۲ـ تاریخ مختصر ایران ـ ص ۷۵.

و ترکستان و ممالک دشت قپچاق و... تمام بلاد و ولایات شرق، روی به بندر " هرمز " داشتند. (۱)

در نتیجهٔ باز شدن راه تجاری بین هندوستان و مغولستان و عراق و دیگر کشورهای شرقی، انواع و اقسام کالاهای تجاری ایران‌در این نواحی مبادله و معامله می‌گردید.

منسوجات زربفت دورهٔ تیموری و انواع مواد ابریشمی و کتان و پنبه و اقسام صنایع یدی (مانند اسلحه و آلات و ادوات چوبین) از مهمترین صنایع و معروفترین محصولات تجاری آن عصر بشمار میرفت.

افتتاح راه " طرابوزان " و روابط تجاری‌بین بازرگانان "ونیزی" و " اسپانیائی " و " فرانسوی "، موجب شکوفائی اقتصاد شهری و باعث رونق بازارهای تجارتی گردید.

راه قدیم " تبریز " به " طرابوزان " از راههای بزرگ و از جاده های مهم تجارت داخلی و خارجی بود.

صنایع ظریفه نیز مورد توجه و تشویق فراوان بوده، بطوریکه " دکتر مارتین " - یکی از کارشناسان هنر و صنعت - می‌نویسد: ... جنبشی که بوسیلهٔ " تیموریان " در عالم صنعت بوجود آمد، بقدری قوی بود که تا اواخر قرن ۱۶ میلادی، در ایران باقی و برقرار ماند. (۲)

۱- تاریخ‌مطلع سعدین - عبدالرزاق سمرقندی - ص ۶۱۰.
۲- ازسعدی تا جامی - ص ۵۵۶.

نتیجه اینکه: رونق و شکوفائی اقتصاد شهری و رواج صنایع دستی، باعث پیدایش اصناف متعدد و سندیکاهای صاحبان " **حرفه** " و فن گردید. رشد و تکامل پیشه وری و صنعت، در این عصر، ازنظر اقتصادی - سیاسی، با یک مانع بزرگ تاریخی روبرو بود، و آن فئودالیسم متزلزل خان ها و سران تیموری بود که در عین حال منابع و مواد اولیهٔ صنعت و پیشه وری را در " انحصار " خود داشتند.

تشدید و تحمیل مالیات های جدید بر صنعتگران‌خرده‌پای‌شهری، انحصار منابع اولیهٔ صنعتی در دست فئودال ها و خان های تیموری و در نتیجه: قرار گرفتن پیشه وران و صاحبان صنعت و حرفه، تحت قیمومت ارباب ها، باعث نارضائی شدید این طبقه گردید. در این شرایط، سازمان های مخفی پیشه وران و صنعتگران و صاحبان "**حرفه**" و فن تشکیل شد و تحت یک مرام و مسلک سیاسی - فلسفی،به مبارزه با حکومت تیموری و روبنای عقیدتی آن (مذهب فئودال‌ها)پرداخت. اعضاء این سازمان (که متشکل از صنعتگران و صاحبان " **حرفه** "وفن بودند) بزودی به " **حروفیه** " معروف گردیدند.

*

متأسفانه تا کنون تحقیقی علمی و تاریخی ازمبانی‌فلسفی‌وسیاسی " حروفیه " بعمل نیامده و تحقیقات ایرانشناسان غربی نیز (مثل **همیشه**) مبتنی بر برداشت های نظری و عدم آگاهی از "**شکل‌شناسی**" **نهضت های مترقی**،بعد از حملهٔ مغول و تیمور، میباشد.

تقریبا " **همهٔ** مستشرقین، عقاید متفکران و رهبران " حروفیه "

را (مانند عقایدحلاج)، بر اساس مفاهیم عرفانی و پندار بافی‌های صوفیانه، بررسی کرده اند، بطوریکه اگر تذکره نویسان اسلامی و مستشرقین غربی، درتوجیه عقاید مادی‌ومترقی "حلاج" به "شطحیات" (۱) توسل‌جسته اند، " ریتر " ـ " کلمان‌هوارت " ـ " ادوارد براون " و دیگر مستشرقین و محققینی که دربارهٔ " حروفیه" مطالعه کرده‌اند، تمام افکار مترقی و فعالیت های‌اجتماعی ـ سیاسی " فضل الله‌نعیمی" (رهبرو بنیانگذار حروفیه) را به عالم " خواب " و " خلسه" نسبت داده اند. " ریتر " می‌نویسد: **حس بلند پروازی** " فضل الله " تا حدی که در **عالم نیم هوشیار خواب** منعکس گردیده، گاهی رنگ سیاسی و حتی جنگ بخود می‌گیرد... (۲).

" ادوارد براون " نیز می‌گوید: ... **مذهب حروفیه**، ازآن‌جهت قابل توجه و شایستهٔ‌مطالعه است که نه تنها مبادی و تعالیم عجیبه و ادبیاتی وسیع ایجاد کرده و مخصوصا" اشعاری به فارسی و ترکی‌بجای گذاشت، بلکه از لحاظ حوادث عظیمی که بوجود آورد، دارای اهمیت تاریخی‌می‌باشد. عقوبت ها و شداید بسیار از یکطرف ـ وقتل‌وکشتارهای زیاد از طرف دیگر، **همه بواسطهٔ بروز این عقیده**، واقع شد. (۳)

۱ـ سخنان خلاف مذهب و کلماتی که بهنگام خلسه و مستی و ذوق گفته میشود.
۲ـ آغازفرقهٔ حروفیه ـ فرهنگ ایران زمین ـ ص ۳۵۲ ـ سال ۴۱.
۳ـ ازسعدی تا جامی ـ ص ۵۵۵.

در نوشته های " براون " دو نکته قابل توجه و دقت است، اولا": " براون " با نامیدن فلسفهٔ مترقی " حروفیه " (بعنوان‌یک مذهب) کوشش دارد تا (مانند فلسفهٔ حلاج)آنرا از **هرگونه‌ماهیت** " آته‌ئیستی " تهی جلوه دهد و مبانی فلسفی " حروفیه " را به آئین دلخواه " ایده آلیست " ها و " الهیون" تبدیل کند. ثانیا": " براون " (مانند اکثر مستشرقین غربی) ریشهٔ طبقاتی و اقتصادی این جنبش را از یاد برده است. بر خلاف نظر " براون "، این: **شرایط خاص طبقاتی، استثمار و ستم شدید بر پیشه وران و صنعتگران خرده پای شهری بود** که باعث پیدایش " حروفیه " وکشتارهای‌فراوان گردید.

" ادوارد براون " ـ و دیگر مستشرقین غربی ـ خصلت عمومی و مشترک قیام ها و نهضت های قرن هشتم تا یازدهم هجری‌رافراموش کرده اند و نمیدانند (یا تجاهل میکنند) که اغلب نهضت های انقلابی و الحادی این دوران، در لفافه ای ازالفاظ مذهبی‌واصطلاحات صوفیانه، تجلی کرده است.

" دکتر صادق کیا " ـ که کوشش های او در بدست دادن‌مآخذ تاریخی، جهت مطالعهٔ " حروفیه "، بسیار ارزنده است ـ (۱) ـ " هلموت ریتر " و " دکتر جواد مشکور " ـ که متاسفانه این جنبش را " فتنهٔ حروفیه " می‌خواند (۲)ـ

۱ ـ واژه نامهٔ گرگانی ـ دانشگاه تهران ـ سال ۱۳۳۰.
۲ ـ فتنهٔ حروفیه در تبریز ـ مجله بررسی های تاریخی ـ ص ۱۳۶ ـ سال ۴۸.

و اکثر محققان، در مطالعات خود، توجهی به اوضاع اقتصادی ـ اجتماعی عصر " فضل الله نعیمی " و زمینه های سیاسی ـ فرهنگی ظهور " حروفیه " نکردهٔ اند ـ و از این پایگاه یک بعدی است که همهٔ آنها در بررسی های خود، به بیراهه رفته و به نتایج نادرست رسیده اند.

محققان مزبور ـ با چشم بستن بر زمینه‌های اقتصادی ـ فرهنگی پیدایش " حروفیه " و خاستگاه طبقاتی آنها ـ مبانی فکری و فلسفی " حروفیه " را بر مبنای عقاید عرفانی و بر اساس اعتقاد آنها به تقدس حروف قرآن، قرار داده اند.

اعتقاد به " تقدس حروف " و " راز اسماء قرآنی "درفرهنگ ایرانی ـ اسلامی سابقه ای دراز دارد، بطوریکه از آغازبعثت"محمد" و ظهور قرآن، بسیاری از مسلمانان، حروف مقطعه و سوره‌های آغازین قرآن ـ مانند: الف، لام، میم، ذالکالکتاب... (۱) ـ را "رمزی" بین خدا و پیغمبر می‌دانستند که مسلمانان و مردمان عادی، از فهم و درک آن حروف، عاجز بودند.

عقیده به " اصالت حروف " و " تقدس کلمه "دراديان و مذاهب دیگر نیز وجود دارد. در دین " یهود "، اعتقاد به "کابالستیک" (آموزش کابالا) ارزش و تقدس حروف و اعداد را تا آنجابالامی‌برد که آنرا از " نصوص مقدس " بشمار می‌آورد. در " مسیحیت " نیز

۱ـ سورهٔ بقره ـ آیهٔ ۱ .

تقدس کلمه، اهمیت و ارزش فراوانی دارد، چنانکه در " انجیل " آمده است: در ابتداء کلمه بود، و کلمه نزد خدا بود، و کلمه خدا بود. (۱)

اعتقاد به " رمز حروف قرآن " رفته رفته فرقه های گوناگونی را در سرزمین های اسلامی بوجود آورد. مثلا": در قرن دوم هجری، " مغیره بن عجلی " (پیشوای فرقهٔ مغیره) خدا را شیئی از نور می‌پنداشت و اعضاء او را به " حروف هجاء " تشبیه میکرد و میگفت: " الف " به مانند دو گام و " ع " مانند دو چشم او است. (۲)

" اصالت حروف " و ارزش رمزی آنها، بتدریج درمیان‌مسلمانان و فرقه های صوفیه، گسترش فراوان یافت و بصورت علم مخصوصی درآمد که " علم جفر " شکل تکامل یافتهٔ آنست. (۳)

در قرن هشتم هجری ـ در آستانهٔ پیدایش نهضت"حروفیّه " و " نقطویه " ـ و همزمان با " صوفی پروری " سران تیموری و رونق بازار شیوخ صوفیه و اهمیت دادن به " مرشدان چله نشین " (که با تبلیغ " پرهیز "، " رضا " و " توکل " حکومت فئودال‌هاو خان های

۱ـ انجیل یوحنا ـ باب اول.
۲ـ الفرق بین الفرق ـ عبدالقاهر بغدادی ـ ص ۱۷۵.
۳ـ " جفر " (به فتح "ج" وسکون " ف " و " ر "): نام علمی است که صاحبان آن مدعی هستند بوسیله آن، به حوادث آینده آگاهی پیدامیکنند. "جفر "را علم حروف هم میگویند. (فرهنگ عمید).

تیموری را هموار میکردند) به علم " حروف " و " نقطه " نیزتوجهٔ خاصی گردید، بطوریکه هر یک از این " قطب " ها و " مرشدان‌چله نشین " در علم به اسرار " حروف " و " نقطه "، خود را صاحب کشف و کرامات میدانستند و در تشریح " اسرار حروف "ومعانی"نقطه" های قرآن، کتاب ها و رساله های فراوان نوشتند و قسمت عظیمی‌از نیروی فکری و فلسفی جامعه را، بخود مشغول کردند. مثلا": " شاه نعمت الله ولی " ــ صوفی معروف و معاصر " فضل الله نعیمی "(رهبر حروفیه) ــ گذشته از اشعار فراوانی که در اسرار نقطه و حروف‌سروده، رساله های بسیاری نیز در این باب نوشته است که از آنجمله میتوان از کتاب ها و رساله های زیر نام برد:

۱ ــ رسالهٔ اسرار الحروف ۲ ــ رسالهٔ بیان مراتب حروف ۳ ــ رسالهٔ بیان حروف اصلیه ۴ ــ رسالهٔ بیان معانی حروف ۵ ــ رسالهٔ ایجاد عالم و حروف منازل ... و رساله‌های دیگر (۱)

" ابن‌خلدون " و " شمس الدین آملی " (مورخ و مؤلف قرن هشتم هجری) در بارهٔ اشتغال این " دانشمندان علم حروف " می‌نویسند: ... باکشف اسرار حروف، دقایق حکمیات‌ولطایف الهامیات کتاب‌خدا را تشریح میکردند. (۲)

۱ـ نگاه‌کنیدبه: رسائل‌شاه‌نعمت‌الله‌ولی ــ بکوشش‌جوادنوربخش.

۲ـ نفائس‌الفنون فی عرایس العیون ــ ج ۲ ــ ص ۹۱ (ونیز) مقدمه ــ ج ۱ ــ ص ۲۱۳.

سلطهٔ شدید تصوف و مذهب، ترویج و تبلیغ " علم حروف " و " نقطه " و توجیه شرایط و اوضاع اجتماعی بوسیلهٔ جلوه های اسرار آمیز آن، همه و همه، بی شک در حیات فکری و فرهنگی‌جامعه تاءثیر فراوان داشته است، بر این اساس، روشن است که برای ابراز هرگونه عقاید مادی و مترقی و انتشار تفکر " انسان خدائی " و نیز جهت جلب توده ها بمیدان عمل و مبارزه، ابتداء لازم بود که از " شکل " و " لفافهٔ عقیدتی " فرقه های موجود، استفاده شود.

بدین ترتیب و با آگاهی از این ضرورت سیاسی ــ مذهبی بود که رهبران نهضت های " حروفیه " و " نقطویه " در تشریح و ابراز عقاید خودباز " لفافهٔ عقیدتی " فرقه های تصوف وتشیع بهره‌برداری کردند ــ استفاده از این " شکل " و " لفافه " ی عقیدتی است که تقریبا " همهٔ محققین و مستشرقین ایرانی و خارجی را در "شناخت ماهوی " ی نهضت های مذکور، دچار اشتباه ساخته است، بطوریکه این محققین، با تلقی نظام فکری و فلسفی " حروفیه " و "نُقطَویان" (پسیخانیان) ــ بعنوان مسلمانان و عارفان معتقد به اسرار حروف‌و نقطه های قرآن ــ عقاید و افکار مترقی رهبران این نهضت ها را، دستخوش جعل و مورد تهمت و تحریف قرار داده اند.

آثار و اشعار رهبران" حروفیه " و " نقطویه " (پسیخانیان)ــ هر چند بخاطر شرایط خاص مذهبی ــ سیاسی، به مضامین‌واصطلاحات عرفانی آمیخته است، اما، مطالعهٔ دقیق این آثار، افکار مترقی و عقاید، " آتهئیستی " آنها را بخوبی آشکار میسازد.

" فضل الله نعیمی " (رهبر و بنیانگذار حروفیه) خود، در یکی از اشعار خویش، اشاره کرده است که برای مصون ماندن از تعقیب و تهدید پاسداران دین و دولت، افکار مترقی خود را در صورت ها و شکل های عقیدتی پراکنده (مختلف) ابراز میکند:

تا به من ره نبردکس، بجز از من هرگز
در صورهای پراکنده، از آن می‌آیم. (۱)

چنانکه میدانیم: ظهور، گسترش و دوام هر مقولهٔ فکری در یک جامعه، با شرایط اقتصادی ــ اجتماعی و زمینه‌های فرهنگی آن جامعه، بستگی مستقیم دارد، وشناخت واقعی نهضت ها وجریان‌های فکری واجتماعی هر عصری، تنها در پرتو شناسائی و بررسی تاریخی و اقتصادی ــ اجتماعی آن عصر، میسر میگردد. با اعتقاد به این اصل اساسی است که ما (بر خلاف همهٔ محققانی که تا کنون در بارهٔ " حروفیه " و " نقطویان " مطالعه کرده اند)، ابتداء شرایط اقتصادی ــ اجتماعی و زمینه های فرهنگی ظهور این نهضت ها را بررسی کرده ایم.

۱ــ دیوان فارسی فضل الله نعیمی ــ بکوشش رستم علی اف ــ ص ۱۹.

جنبش " حروفیه "

گفتیم که: در عصر " تیمور " با زوال اقتصاد روستائی، توجه و گسترش مناسبات بازرگانی و تشویق پیشه و صنعت، در دستور روز حکومت تیموری، قرار گرفت.

رونق و شکوفائی اقتصاد تجاری و رواج صنایع یدی و گسترش " **حرفه** " و فن در شهرها، باعث پیدایش اصناف متعدد وسندیکاهای صنعتگران و پیشه وران گردید. رشد و تکامل " **حرفه** " و صنعت در این عصر، از نظر اقتصادی ــ سیاسی، با یک مانع بزرگ تاریخی روبرو بود و آن: فئودالیسم متزلزل خان ها و سران تیموری بود که در عین حال، صاحب منابع و مواد اولیهٔ صنعت در شهرها و روستاها بودند.

" تیمور " برای بنا کردن یک پایتخت مدرن و آباد، اغلب صنعتگران شهرها را مجبور به جلای وطن به " سمرقند " ساخت، بطوریکه در سال ۷۸۸ هجری، پس از تصرف " تبریز " و بستن مالیات های سنگین بر مردم، صنعتگران این شهر را به " سمرقند " فرستاد. (۱)

۱ــ ظفرنامه ــ شرف الدین علی یزدی ــ ص ۲۹۰.

در سال ۷۸۹ هجری نیز – پس از تسخیر اصفهان، مالیات های سنگینی بر پیشه وران و صنعتگران آنجا بست و مبلغ هنگفتی بعنوان مال امانتی از مردم آن شهر مطالبه نمود، ماءموران مالیاتی " تیمور " با چنان خشونتی مالیات را وصول کردند که منجر به شورش مردم شهر گردید، آنچنانکه سپاهیان تیموری – برای سرکوبی شورش – در حدود ۷۰ هزار سر، از اصفهانی‌ها بریدند و منار ساختند. . . و همه را بر طشت خون نشاندند. (۱)

پیشه وران و صنعتگران شهری، بنا بر خصلت طبقاتی خود، رویکردی این جهانی نسبت به هستی داشتند. طبیعت برای این طبقهٔ نوپا، سرچشمهٔ تولیدات مادی و پیشرفت اقتصادی بشمار میرفت. بنابراین، با ریشه گرفتن و گسترش نفوذ اقتصادی صنعتگران وپیشه‌وران، این طبقهٔ نوپا، جهان بینی نوینی را در زمینهٔ شناخت دوبارهٔ طبیعت و انسان، طلب میکرد:

روز وشب فکر کنم کاینهمه آثار از چیست؟

گنبد چرخ فلک، گردش دوار از چیست؟

قرص خورشید چرا نور فشاند به زمین

باز هم پرسش‌نو: نورچه و نارار چیست؟ (۲)

بی شک صنعتگران و صاحبان " حرفه " و فن، این شناخت جدید و دوبارهٔ طبیعت و انسان را، نمی‌توانستند در آموزش های مذهبی و

۱– روضه‌الصفا – میر خواند – ج ۶ – ص ۱۵۷.
۲– عمادالدین نسیمی – ص ۲۱.

عرفانی پیدا نمایند، زیرا که بر اساس تعالیم و آموزش های مزبور، طبیعت و انسان بوسیله نیروهای مرموزی هدایت میشوند که ریشه در " خدا " دارد. لذا شناخت واقعی طبیعت و انسان ممکن نیست.

بنابراین: نخستین هدف پیکار معنوی صنعتگران نوپا و صاحبان " حرفه " و فن، علیه جهان بینی ملکوتی و تعالیم‌تئولوژیکی‌حاکم بر جامعه بود. ماتبلور این پیکار فکری و فرهنگی را، درعقایدرهبران جنبش " حروفیه " می‌یابیم.

*

از نظر سیاسی: هدف اصلی " حروفیه " مبارزه باحکومت‌فئودال تیموری (یعنی مقتدرترین حکومت قرن هشتم هجری) بود.

از نظر اقتصادی – اجتماعی: " حروفیه " برابری و مساوات و رفع هر گونه ظلم و ستم را تاءکید و تبلیغ میکردند. درکتب"حروفیه" تصریح شده است که قانون اصلی، استقرار **برابری میان مردم** و رفع ظلم و تجاوز اقویا بر ضعفا می‌باشد. (۱)

" فضل الله نعیمی " (رهبر و موءسس حروفیه) خود، ازپیشه وران روشنفکر بود که از طریق " طاقیه" (۲) دوزی، زندگی میکرد. او در " استرآباد " – مازندران – بدنیا آمد و اشعار فراوانی بەلهجه " استرآبادی " سروده است.

۱– نهضت‌سربداران – پطروشفسکی – ص ۲۶.
۲– طاقیه = نوعی کلاه.

" نعیمی " در جوانی سفرهای بسیاری به شهرها و نواحی خاور زمین کرد. آغاز روابط تجاری و مناسبات بازرگانی با کشورهای‌خارجی و بسط و توسعهٔ پیشه و صنعت در زمان " تیمور " ــ بر سفر ها و سیاحت های " نعیمی " افزود و در این سفرها، او با فرهنگ هاو عقاید گوناگون آشنا شد. " نعیمی " پس از دیدار از بسیاری‌شهرهای صنعتی و کانون های بازرگانی، سرانجام به " باکو " رفت و همزمان با گسترش نارضائی پیشه وران و صنعتگران خرده‌پای شهری، باتشکیل سندیکا و سازمان " حروفیه " در " باکو "، این شهر را مرکزعملیات و تعلیمات خود قرار داد.

شهر " باکو " به خاطر موقعیت خاص بازرگانی و صنعتی، یکی از مراکز عمدهٔ صنعت و تجارت و از کانون های مهم برخورد افکار و فرهنگ های مختلف بود. این شهر، از توابع " شیروان " بوده و بعنوان یک‌بندر بازرگانی و یک منبع سرشار نفت ، از نظر اقتصادی، اهمیت فراوان داشت.

با تشکیل سازمان مخفی و سیاسی " حروفیه " در " باکو"، عناصر متفکر این جنبش، افراد و مبلّغین خود را از این شهر، برای تبلیغ و ترویج عقاید " حروفی"، به کشورهای شرقی اعزام‌داشتند.

از نظر فلسفی: هستهٔ مرکزی عقاید " حروفیه "،انسان‌درگرایش و رویکرد طبیعی و عقلانی او بود. **انسان: معیار همه چیز است**، زندگی‌وهر گونه تفکر فلسفی،باید بر محور انسان و بر اساس شناخت نیروهای خلاق انسان بچرخد. بنابراین، از نظر فلسفی، جنبش

" حروفیه "، ادامهٔ راستین " انسان خدائی حلاج " بود (۱)

" حروفیه " نیز معتقد بودند که " فضل الله نعیمی " خدای‌مجسم است. (۲)

*

شالودهٔ نظری " حروفیه " در آثار و اشعار رهبران آن (بخصوص در اشعار فضل الله نعیمی و عمادالدین نسیمی) بخوبی مشهود است. اشعار " نعیمی " سرشار از عقاید " انسان خدائی حلاج " می‌باشد:

همچو " منصور " اناالحق زده از غایت شوق
بر سردار بلا، نعره زنان می‌آیم

یا:

تا سرّ اناالحق نکند فاش " نعیمی "
بردار سیاست کشش از دار چو " منصور " (۳)

" فضل الله نعیمی " متفکری اندیشمند و نوجو بود و از آثار و اشعار او چنین بر می‌آید که ضمن تأثیر پذیری عمیق از اندیشه های " انسان خدائی " و مترقی " حلاج "، یا فلسفهٔ " بودا " نیز آشنا بوده و آثار فلاسفهٔ مادی را

---

۱ ــ بیاد داریم که نهضت " حلاج " نیز متشکل از پیشه‌وران‌و صنعتگران خرده پای شهری بود، که در سازمان سیاسی " قرمطیان " متحد شده بودند.

۲ ــ آغاز فرقهٔ حروفیه ــ فرهنگ ایران زمین ــ ص ۳۲۸.

۳ــ دیوان‌فارسی فضل الله نعیمی ــ ص ۱۹ و ۱۴.

مطالعه کرده است.

چنانکه میدانیم: شناخت علمی و عقلانی همواره باواقعیت‌بیرونی سروکار دارد، واقعیت نیز بر دو گونه است، اول: واقعیت طبیعی (کائنات و طبیعت) و دیگری: واقعیت انسانی. بر طبق فلسفهٔ " حروفیه " نیز، واقعیت، بر دو گونه است، یکی: طبیعت است، که ما آنرا می‌بینیم، و دیگری: انسان است. در واقعیت‌نخستین (کائنات و طبیعت) ماه و ستارگان و... کلیهٔ موجودات روی زمین جای دارند، و در واقعیت دوم (یعنی انسان)، تمامی این موجودات عینی و طبیعی، منعکس گشته است.

بنابراین: " حروفیه " تمام اسرار کائنات و طبیعت را از طریق درک انسان، توضیح میدهند و متذکر میشوند که: هر کس بتواند خویشتن را بشناسد، خواهد توانست به مقام " خدائی "برسد. (۱)

بدین ترتیب، " حروفیه " طبیعت را از انسان جدا نمیسازند، بلکه این دو را در یک پیوند " دیالکتیکی " بررسی میکنند.

مانند هر اندیشمند مادی و مترقی، " نعیمی " نیز میکوشد که نخست عقل و اندیشه را از زنجیرهای خرافه پرستی ـ که‌قرن‌ها انسان را اسیر خود ساخته اند ـ آزاد سازد و حجاب تاریک اندیشی را، از پیش چشم انسان، بردارد:

اگر مردان راهت را حجاب از پیش برخیزد

۱ـ عمادالدین نسیمی ـ حمید آراسلی ـ ص ۷۳.

هزار انی اناالله گو، زهر سو بیش برخیزد (۱)

جهان بیرونی، برای " نعیمی " واقعیتی مستقل‌ازذهن‌وانکار ناپذیر است، آنچه که برای او، دست یافتنی و قابل شناخت است: مقوله‌های مادی (اشیاء) می‌باشد. او با نفی هر گونه مراجعه به خدا (بعنوان علت نخستین اشیاء) کوشیده است که جهان را بر اساس خود این جهان، تفسیر نماید.

خدا را در اشیاء طلب روز و شب

طلب کرده جز عین دانا نبود

آیا اینگونه اشعار و افکار ـ آنچنانکه مستشرقین غربی تصور کرده اند ـ نمودار جنبهٔ " پان تئیستی" فلسفهٔ " فضل‌الله‌نعیمی " است؟

باید بگوئیم که بر خلاف "پندار" این محققین و مستشرقین، افکار فلسفی " نعیمی " هیچگونه پیوند و سنخیتی با " پان تئیسم‌عرفانی" ندارد، زیرا که نظریات فلسفی " نعیمی "، سرانجام وی را به آنجا میکشاند که جوهر مستقلی بنام روح و خالق را انکار نماید:

ز دانش چرا دم زند نفس کل،

که پیش از من، آن نفس دانا نبود

یا:

بیرون ز وجود خود، خدا را

۱ـ دیوان نعیمی ـ ص ۱۳.

زینهار مجو ! که گفتمت فاش

گوئی که به غیر ماکسی هست؟

از خویش تو این حدیث ، متراش

یا :

مائیم و به غیر ما کسی نیست

در شیب و فرازو زیر و بالا (۱)

به عقیدهٔ " نعیمی " تاریک اندیشی و خرافه پرستی مذهبی ، مانع بزرگ رشد و تکامل واقعی انسان است. او تاءکید میکند که باورهای ملکوتی و متافیزیکی، تنها از ترس و ناتوانی انسان، مایه می‌گیرند. اعتقادات ملکوتی، مجموعه ای از پندارهائی هستند که علم آنها را محکوم کرده است. تنها عقل و دانش است که شناخت واقعیت را ممکن میسازد. بر این اساس است که پیروان" نعیمی "در برابر " اهل حق " خود را " اهل فضل و دانش " میدانستند. آنها زاهدان و شریعتمداران را : " قشری " و خود را : " واقع بین و آزاده" می‌نامیدند.

" نعیمی " بانفی هر گونه نیروی خارجی و ملکوتی، به توانائی انسان، در پی ریزی خوشبختی و ایجاد " بهشت این‌جهانی "،عمیقاً اعتقاد دارد.

درکتاب " مقدس " آمده است که: ... وقتی " موسی "با

۱– دیوان نعیمی – ص ۳۶ و ۱۱۰

هفتاد تن از اصحاب برگزیدهٔ خود، به "مصر " می‌رفت، درکوه"طور" با خدا سخن میگوید و بنا به تقاضای یارانش، از خدا می‌خواهد که خود را بر او آشکار و نمایان سازد. خدا در خطاب به " موسی " می‌گوید: " لَنْ ترانی " = تو قادر به دیدن من نیستی... "نعیمی" با آگاهی از این اسطورهٔ مذهبی – و با تکیه بر " انسان خدائی " می‌گوید:

بیا ای " موسی عمران " می اَرِنی ستان از من

که تا بیرون کنی از سر، خمار " لَنْ ترانی " را

بدین ترتیب، " نعیمی " یکی از ارکان اساسی معتقدات تئولوژیکی (یعنی نامرئی بودن خدا در جهان مادی) را نفی میکند و بر این عقاید و افسانه ها، خط بطلان میکشد.

" نعیمی " همهٔ آموزش های اخلاقی را که از مفاهیم "خوب" و " بد " برداشتی کلی و مطلق دارند، مورد انتقاد قرار میدهد. طبق آموزش های عرفانی – مذهبی، خوبی و بدی،مفاهیمی هستند که از خدا ناشی میشوند. بر اساس این آموزش ها، پاداش خدا: خوبی و مجازاتش: بدی است، در حالیکه بنیانگذار " حروفیه " تاءکید میکند که خوبی و بدی در خارج از انسان قرار ندارد، بلکه در خوداواست، انسان، خود، آفرینندهٔ بدی ها و خوبی ها است:

ای گشته دلم، محیط اشیاء

ای خوب و بد آفریدهٔ ما

فرمانبرما، بود کمینه

از تخت ثریٰ تا ثریا
مائیم و به غیر ما کسی نیست
در شیب و فراز و زیر و بالا

به عقیدهٔ " نعیمی "، مفاهیمی مانند خوبی‌و بدی، مفاهیمی هستند که از انگیزه ها و خواست های افراد، ناشی میشوند و بنا بر ماهیت طبقاتی و شیوهٔ تربیت و چگونگی آداب و رسوم‌ومذهب‌افراد، تعبیر و تفسیر میشوند .بنابراین: " خوبی " و " بدی"مفاهیمی‌مطلق نیستند، بلکه جنبهٔ نسبی و متغیر دارند. یک مقولهٔ اخلاقی ،دریک جامعه معیّن، خوب ــ و در جامعه یا طبقهٔ دیگر، بد، تعبیر میشود. مثلا": استثمار و بهره کشی فرد از فرد، در نظر سرمایه داران، بسیار خوب و پسندیده است، اما همین مقوله، در طبقات وقشرهای‌زحمتکش جامعه، بد، و ضد انسانی می‌باشد. برای زحمتکشان، بهترین قاعدهٔ اخلاقی، اینست که: اخلاقا" خوب،آن چیزی است‌که به ویرانی نظام استثماری و بهره کشی، کمک کند. آموزش های اخلاقی " حروفیه" ــ بر خلاف تعالیم عرفانی ــ آموزشی است فعال و خلاق.

" نعیمی " اندیشمند آزاده ای بود که با آگاهی انقلابی خود، در برابر " قیصر" های زمانه قد علم کرد.او بنا بر ماهیت طبقاتی خود، نمی‌توانست همراه و همگام نیروهای پسگرا، و میرندهٔ تاریخ باشد، اینست که بر تاج " قیصر " های‌روزگارش " قی" میکند و...

من کوکوئی دیوانه ام
صد شهر ویران کردمام

بر تاج " قیصر " قی کنم
بر قصر " خاقان " قو زنم

*

گسترش نفوذ " حروفیه " و تبلیغات " آته‌ئیستی " ومبارزات سیاسی آنها، بی شک، با منافع فئودال ها و حکمرانان تیموری و علمای وابسته به آنان، عمیقا" تضاد داشت. به‌این علت، حکومت فئودال و پاسداران تاریک اندیشی ــ مشترکا" ــ مبارزهٔ‌شدیدی‌رابرای دستگیری و سرکوبی رهبران " حروفیه " آغاز کردند.

دراین هنگام (۸۰۴ هجری) " فضل‌الله‌نعیمی" در"شیروان" بسر می‌برد. "تیمور" پسر سوم‌خود (میرانشاه، حاکم آذربایجان) را،مأمور دستگیری و قتل " فضل الله نعیمی " و پیروان او ساخت.

" میرانشاه " حکمرانی فاسد و عیاش بود و بخاطر ضربه ای که در یکی از جنگ ها، به مغز او خورده بود، دارای اختلال مشاعر بود و مرتکب جنایات و اعمال ناپسندی میگشت. او در سال ۸۰۱ هجری شورش مردم خراسان را وحشیانه سرکوب کرد و مخصوصا" در "طوس" هزارها نفر را قتل عام کرد و از سر آنها مناره ها و هرم هاساخت.

" میرانشاه "، " نعیمی " و بعضی دیگر از رهبران و متفکران " حروفی " را دستگیر و در قلعهٔ " آلنجا " زندانی کرد، و پس از مدتی به " فتوا "ی علما، پاهای " فضل الله " را به ریسمان بستند و در کوچه و بازار گردانیده و سپس او را به وضع فجیعی ، به قتل

رسانیدند . . . (۱)

"فضل الله نعیمی"، متفکری آگاه و عاقبت اندیش بود ، او بخوبی میدانست، در اجتماعی که پاسداران تاریک اندیشی و واعظان جهالت و خرافه پرستی ، حاکمند، عقاید مترقی و افکار "انسان خدائی" او، شهادت و مرگ او را بهمراه دارد:

گر ز آنکه به حق زدیم "انا الحق"

دادیم به خون خود ، گواهی

میراث آرمانی "فضل الله نعیمی" متعلق به همه کسانی است که در راه رهائی انسان از قید پالهنگ های مذهبی تلاش کرده و به خاطر پیروزی نیروهای مترقی و بالندهٔ تاریخ، مبارزه میکنند.

*

"فضل الله نعیمی" وقتی که در زندان بود، وصیت نامه خود را می‌نویسد و آنرا مخفیانه به "باکو" می‌فرستد. در این سند، تاکید میکند که پیروان او و افراد خانواده اش — هر چه زودتر — "باکو" را ترک نمایند. (۲)

بدین ترتیب، پیروان و خانواده "نعیمی" و عناصر متفکر درون جنبش (مانند رفیعی و تمنائی و عمادالدین نسیمی) از "شیروان" و "باکو" خارج گردیده و به آسیای صغیر رفتند. از این زمان تا سلطنت

۱— دانشمندان آذربایجان — محمدعلی تربیت — ص ۳۸۶.
۲— واژه‌نامهٔ گرگانی — ص ۳۰.

"شاهرخ" (پسر تیمور) رهبران "حروفیه" در ایران، به تجدید سازمان خود پرداخته و بطور کلی "فعالیت مخفی" داشتند.

"عمادالدین نسیمی" و دیگر متفکران "حروفیه" پس از مهاجرت از "باکو"، مدتی در "اناطولی" (ترکیه)، اقامت کرده و به تبلیغ و ترویج عقاید "حروفی" پرداختند. آنها برای کسب پایگاهی مستحکم تر — در شهرهای پیشه وری و صنعتی ، سرانجام به شهر "حلب" کوچ کردند.

شهر "حلب" در آن عصر، یکی از مراکز مهم پیشه وری و تجارت شرق و اروپا و محل تلاقی کاروان های تجارتی هندوستان و شیروان بود. تجارت ابریشم و رشد صنعت نساجی و پارچه بافی و در نتیجه: وجود سندیکاها و اصناف مختلف "حرفه" و فن در "حلب"، این شهر را بصورت یکی از کانون های عمدهٔ بازرگانی و صنعت ، در آورده بود.

"عمادالدین نسیمی" شاعر آزادیخواه و یکی از رهبران اندیشمند "حروفیه"، در شهر "حلب"، به تبلیغ و ترویج عقاید "حروفی" پرداخت. سکونت عدهٔ کثیری از ترک های مهاجر و پیشه وران شیروانی در این شهر، باعث شد تا بزودی، پیروان و طرفداران زیادی بسوی "نسیمی" و جنبش "حروفیه" جلب شوند.

مبانی تئوریک و ایدئولوژیک "حروفیه"، بیش از همه، در آثار و اشعار "نسیمی" دیده میشود. "نسیمی" در آغاز فعالیت ادبی خود، دارای گرایش های عرفانی و الهی بود و تعجب آور نیست که در

آثار موجود او، با این عقاید و افکار، برخورد میکنیم. او پس از مدتی تحقیق و آشنائی با فلسفه های گوناگون، به اندیشهٔ نوینی دست یافت: انسان خدائی حلاج.

اشعار و افکار " عمادالدین‌نسیمی " بخوبی نشان میدهند که‌وی به فلسفهٔ مترقی و " انسان خدائی "حلاج ،علاقهٔ بسیار داشته وبه افتخارارادتی‌که به" حسین بن منصور حلاج "داشت ،تخلص "حسینی" را برای خود انتخاب کرد.

" نسیمی " انسان را آفرینندهٔ جهان، موجودی ازلی و ابدی میداند و تاءکید میکند که اندیشه و تفکر انسان ،بایدازقیدپالهنگ‌های مذهبی و خرافه پرستی، آزاد شود. به عقیدهٔ اوء انسان باید بر قدرت بیکران خویش واقف گردد و بدون چشم داشتن به نیروهای موهوم خارجی، خود، به پی ریزی زندگی و سعادت خویش بکوشد.

" عمادالدین نسیمی " آمریت قواعد " ملکوتی " را درزندگی انسان ها، مورد انتقاد قرار داده و با خرده گیری و حقیر داشتن آئین های صوفیانه وانتقاد از زاهدان ریائی، به توانائی انسان در پیروزی بر مشکلات فردی و اجتماعی، اعتقاد دارد.

" نسیمی " پیدایش جهان را از دیدگاه علمی و عقلانی تبیین میکند، برای او آنچه واقعیت دارد، " ماده " است. بنابراین آنچه که ما روح یا تظاهرات روحی مینامیم، چیزی نیست جز شکل های گوناگونی از فعالیت ماده.

" نسیمی " معتقد است که ماده هرگز محو نمیشود وحیات‌ابدی

وجود دارد(۱). در اینجا عناصر دیالکتیکی تفکر او بخوبی آشکار میشوند. جهان هستی، در کلیت آن، بی پایان است، مرکز آن در هیچ جا نیست و در همه جا هست:

ز حرف " کاف " و " نون " کن، نه امروزی آمدی‌بیرون
نداری اول و آخر، برو فارغ ز " فردا " شو (۲)

بدین ترتیب، " نسیمی " انسان را از دغدغهٔ " فردای‌محشر" می رهاند و بر باورهای غیر علمی و افسانه‌ایءقلم بطلان، میکشد.

اما میدانیم که " ماده " بدون " حرکت " عنصری‌خاموش‌وتهی از محتوا است ــ و در حقیقت، " ماده"ی بدون " حرکت " وجود ندارد. تکوین و تکامل طبیعت (عالم) محصول حرکت ماده است.

" نسیمی " نیز مانند دیگر متفکران" حروفیه " طبیعت وعالم‌را " قدیم" میداند که از ازل همواره در حرکت می‌باشد. به عقیده او نیز، تغییراتی که در طبیعت و عالم مشاهده میشوند، معلول همان حرکت است. (۳)

اعتقاد به این حقیقت، نخستین جلوه های " فلسفهٔ علمی "را در مورد تکامل جهان و طبیعت، در خود دارد. بر اساس این‌فلسفه، تغییرات حاصله در طبیعت، مربوط به خود طبیعت (ماده)است ــ و

۱ــ عمادالدین‌نسیمی ــ حمید آراسلی ــ ص ۴۷.
۲ــ دیوان‌فارسی‌نسیمی ــ بکوشش رستم‌علی اوف ــ ص ۱۹۱.
۳ــ فتنهٔ حروفیه در تبریز ــ مجلهٔ بررسی‌های تاریخی ــ ص۳۱۶.

نشان میدهد که طبیعت، خود، علت همهٔ تغییرات است، بنابراین :
وقتی طبیعت (ماده) خود، علت همهٔ تغییرات می‌باشد، جائی برای " آفریننده " و " علت نخستین " باقی نمی‌ماند.

" عمادالدین نسیمی " شالودهٔ اخلاق عرفانی و تئولوژیکی را ـ که قائل به تقسیم جهان و انسان بدو جوهر مستقل از یکدیگر (جوهر جسم و جوهر روح) می‌باشد، نفی میکند :

طریق رسم دوبینی رها کن ای احول!
که یک حقیقت و ماهیت است روح و بدن

" نسیمی " منشاء دین و خرافه پرستی را، نه در ذات و خرد انسان، بلکه در شرایط پریشان و نابسامان اقتصادی ـ اجتماعی افراد جستجو میکند. بی تکیه گاهی های اقتصادی و نداشتن امنیت اجتماعی و تردید نسبت به آینده، انسان را بسوی " خدای پدرگونه " میکشاند. به عقیدهٔ او کلیسا، خانقاه و... بعنوان یک ابزار سیاسی، مأموریت دارد که به توجیه و " تشریح " تضادهای موجود جامعه، بپردازد.

" نسیمی " صوفی، زاهد و واعظ را بعنوان نمایندهٔ نیروهای پسگرای جامعه، مورد انتقاد قرار میدهد و آنان را : شعبده باز، مطیع شیطان و راهزن می‌نامد :

ای شغل تو در خرقه همه شعبده بازی
زین تخم که کشتی، چه کرامات برآمد

یا :

این " زاهد " بی یقین و ابله بنگر

کاینسان شده تابع و مطیع شیطان

یا :

ای خرقه پوش زاهد سالوس و راهزن...

" عمادالدین نسیمی " ادیان و کتاب های آسمانی را، ساخته و پرداختهٔ ذهن بشر میداند :

در کفر و شرک مانده و گوئی که : مؤمنم
اسلام و شرع و دین، همه محصول انبیاء است (۱)

گفتیم که در کنار غارت و چپاولی که ازطرف حکمرانان تیموری، در ایران جریان داشت، علمای مذهبی و رهبران متصوفه، بجای درگیری و نبرد با ظلم و ستم بیگانگان، سیاست سازش و آشتی در پیش گرفته و هر یک از این علمای عظام، برای پایان دادن به نفوذ سیاسی و حاکمیت مذهبی فرقه های دیگر، با هم مبارزه میکردند و جهت نفوذ در دربار " تیموریان "، در تائید حکومت غارتگرانهٔ آنها، می‌کوشیدند. این رقابت های مذهبی، تمام مسائل حاد سیاسی ـ اجتماعی را تحت الشعاع خود قرار داده بود، بطوریکه جامعه را به نوعی رخوت، جهالت و غفلت کشانیده بود. بی شک، این "جنگ هفتاد و دو ملت "، شرایط هموراری را فراهم میساخت تا اشغالگران و " طراران " تیموری، بهتر بتوانند قدرت سیاسی و مواضع نظامی خود

---

۱ ـ عمادالدین نسیمی ـ ص ۷۴.

را محکم نمایند و به ظلم و ستم خود، ادامه دهند:

طرار، بُردگر همه را، هست روا، چون

یک مرد، در این قافله، بیدار نباشد (۱)

در برابر این بحران سیاسی و اختلاف مذهبی است که "عمادالدین نسیمی"، شعار "وحدت" و تشکل نیروها را مطرح میسازد و قهرمانان تاریک اندیشی مذهبی را که به "جنگ هفتاد و دو ملت" دامن می‌زدند و بدینوسیله نیروهای ملی را متفرق و پراکنده میساختند، کودک و نابالغ می‌خواند:

آنکس که بین کعبه و بتخانه فرق دید

نابالغ است و کودک، باشد اگر چه پیر

"نسیمی" متفکری آزاده بود، او برای تحقق آرمان‌های انسانی و انقلابی خود، راههای دشوار و رنجهای دوران مبارزه را بخوبی میشناخت، با این حال تاءکید میکرد:

مشتاق گل، از سرزنش خار نترسد

جویای رخ یار، زاغیار نترسد

عیار دلاور که کند ترک سر خویش

از خنجر خونریز و سردار نترسد

روشن است که رویکرد علمی و عقلانی "حروفیه" به طبیعت و انسان ــ و روش انقلابی آنها در مبارزه با فئودالیسم و ارتجاع معنوی

۱ــ ایضا" ــ ص ۴۰.

حاکم بر جامعه، منافع اقتصادی خان های تیموری و سیادت روحانیون وابسته به آنها را، با خطری جدی، روبرو میساخت. بنابراین دستگیری رهبران و سرکوبی پیروان "حروفیه" خیلی زود، در دستور روز طبقات حاکمهٔ آن عصر، قرار گرفت. "عمادالدین نسیمی" و بعضی دیگر از متفکران "حروفی" دستگیر میشوند و سرانجام در یک دادگاه فرمایشی، علماء و فقهای شهر "حلب"، او را به "الحاد" و "ارتداد" محکوم میکنند و به پوست بر گرفتن "نسیمی" فتوا میدهند. این حکم، برای امضاء و تاءئید خلیفهٔ وقت، به "مصر" فرستاده میشود و "نسیمی" در این مدت، در زندان بسر می‌برد.

در شعرهای زندانِ "نسیمی"، سرود پرشور و صدای مغرور انسانی انقلابی و اندیشمند، شنیده میشود. او مانند "حلاج"، سرنوشت خونین خود را، بخوبی میشناخت، با اینحال از مرگ نمی‌هراسید:

هر چه آید ز تو جانا به جگر، با کم نیست

بهر یک نوش، ز صد نیش و ضرر، با کم نیست

پوست کندند به افسانهٔ زاهد از من

تا حق و داند این، اهل بصر، با کم نیست

خلیفهٔ "مصر"، پس از مطالعهٔ گزارش محاکمهٔ "نسیمی"، دستورداد: "از او پوست برگیرند و هفت شبانه روز در شهر "حلب"، به تماشای مردم بگذارند، دست و پای "نسیمی" را برای برادرش (نصیر الدین) و یکی را نیز برای "عثمان قارایه کی" بفرستند، زیرا "نسیمی" آنان را نیز گمراه

کرده است ". (۱)

این فرمان نشان میدهد که اعدام " نسیمی " نه تنها به‌خاطر عقاید مترقی و " آته‌ئیستی " او بود، بلکه قتل او، ماهیت کاملا" سیاسی نیز داشته است و سلطان مصر، ضمن صدور حکم‌قتل "نسیمی" و ارسال دست ها و پاهای شاعر، برای دشمنان سیاسی خود، خواسته است به آنها اطلاع دهد که توطئه شان بمنظور سرنگون ساختن حکومتش، با شکست روبرو شده است.

" نسیمی " (مانند حلاج) در آستانهٔ مرگ نیز از آرمان و عقیدهٔ فلسفی خود بر نمیگردد و ندای " اناالحق " سر میدهد. زاهدان تاریک اندیش که در برابر این پایداری‌واستواری‌شاعر، دچار شگفتی و حیرت گشته اند، به طعنه و استهزاء از او می‌پرسند: توکه خود حقّی، پس چرا وقتی که خونت ریخته میشود، زرد رنگ میگردی؟... پاسخ جسورانهٔ "نسیمی" همان جواب دلیرانهٔ " حلاج " است:

" من، خورشید آسمان‌عشق و محبتم‌که در افق ابدیت طالع‌است "

" خورشید نیز بهنگام غروب، زرد رنگ میگردد... " (۲)

*

در ایران، پس از مرگ "تیمور" (۸۰۸ هـ) امپراطوری عظیم

۱ـ عمادالدین‌نسیمی ـ ص ۲۲.
۲ ـ ایضا" ـ ص ۲۴.

تیموری ـ که متشکل از ممالک و ملت های مختلف بود ـ دچارانحطاط و سقوط گردید. جنگ های خانگی جانشینان تیمور، قدرت و حکومت مرکزی را دچار ضعف و زبونی ساخت.

با سلطنت " شاهرخ "، هرج و مرج و تضادهای درونی حکومت تیموری، آشکارتر گردید، بطوریکه " احمد بن حسین " می‌نویسد:

"امراء و شاهزادگان، بهم برآمدند و هر یک آنچه توانستند از گنج و لشگر برداشتند و متوجهٔ ولایتی و سرحدی گشتند... و آنجا را به تصرف در آوردند... و بنیاد ظلم و تعددی‌نهادند و قتل عام شد و طمع در مال تاجران و رعایا و زارعان کردند...خرابی‌درولایت‌ها راه یافت و مردم پراکنده گشتند... در تمام بلاد ایران، قحط و وبا واقع شد" (۱)

استثماروبهره کشی های بیرحمانهٔ فئودالی و ظلم و ستم‌خان‌های تیموری، در این زمان شورش های روستائی فراوانی را بدنبال‌داشت.

در سال ۸۰۸ هجری، شورش" سربداران " خراسان ، بوسیله " شاهرخ " سرکوب شد و در یکسال بعد (۸۰۹ هـ) شورش های مشابهی در مازندران، بوقوع پیوست.

در کنار این شورش ها، جنبش " حروفیه " نیز، باردیگر سازمان یافته و با فئودالیسم حاکم و روبنای عقیدتی آن، مبارزه میکرد.

"شمس الدین محمد بن سخاوی " می‌نویسد:...فرقهٔ"حروفیه"

۱ـ تاریخ جدید یزد ـ ص ۵۰ ـ ۲۴۹.

پیروان فراوانی در نقاط جهان داشت که از بسیاری و کثرت ،بشمار نمی‌آمدند . . . و چون فعالیت های فسادانگیز آنها در " هرات " و نواحی آن ، افزایش یافت ، شاهرخ (پسر تیمور) فرمان داد تاایشان را سرکوب و نابود نمایند . . . (۱)

با صدور این فرمان ، سازمان مخفی " حروفیه " در ایران ، تصمیم گرفت تا " سلطان شاهرخ " را بقتل برساند و از این طریق ، قدرت سیاسی خود را ، آشکار نماید . بنابراین ، در سال ۸۳۰ هجری ، یکی از فدائیان " حروفیه " به بهانهٔ تقدیم عریضه ای به " سلطان شاهرخ " ـ درمسجد جامع هرات ـ به او سوء قصد میکند و با دشنه ، چندین ضربه ، به سینه و شکم " شاهرخ " وارد میسازد . اما این زخم ها ، موجب مرگ فوری " سلطان شاهرخ " نمیشود و ضارب در همان لحظه ، بوسیلهٔ محافظین " شاهرخ " بقتل میرسد و این امر باعث شد تا کار تحقیق و جستجو ، برای دستگیری عاملان و رهبران سوء قصد ، با بن بست‌روبرو گردد .

طی تفتیش ها و بازرسی های بدنی ، کلیدی‌از سوء قصد کننده یافتند و بیاری آن خانه و اطاقی را که ضارب ، کرایه کرده بود ،پیدا نمودند ، و بدین ترتیب ، هویت سوء قصد کننده را شناختند ، او: " احمد لر " ، نام داشت و یکی‌از " حروفیون" و از دوستداران و

۱ـ العقودالفریده فی تراجم الاعیان المفیده ـ بنقل از : واژه‌نامهٔ گرگانی ـ ص ۲۳ .

پیروان " فضل الله استرآبادی " بود .

" خواند میر " و " عبدالرزاق سمرقندی " اشاره میکنندکه‌پس از تحقیق و تعقیب های فراوان ، معلوم شد که سازمان مخفی‌ومتشکلی از " حروفیون " وجود دارد و بسیاری از روشنفکران و صاحبان‌حرفه و فن ، در آن عضویت دارند . (۱)

سوء قصد به " سلطان شاهرخ " ، موجب‌شد تا حکومت تیموری ، در سرکوبی جنبش" حروفیه " و دیگر نهضت های مترقی ، سیاست خشن تری در پیش‌بگیرد . عده ای از " حروفیون " (از جمله‌خواجه عضدالدین ، دختر زاده فضل الله نعیمی) دستگیروزندانی‌گردیدند ، دستگیر شدگان علیرغم شکنجه های وحشتناکی که تحمل‌کردند ،سازمان و رهبران خودرا " لو " ندادند ،و این امر خشونت و خشم "سلطان شاهرخ " را شعله ور تر ساخت .

" محمد طوسی " ـ مورخ فئودال ـ می‌نویسد : . . .جلادان‌در چهار سوی دارالخلافه (در میان بازار دارالسلطنه) ارواح ناپاک‌آن آن‌فسقهٔ‌زنادقه (حروفیون)واشباح آن‌کافران فاجررا ، از تیغ‌گذراندند . . . و اجساد مملو از عناد آن یاغیان سرکش را به آتش‌کشاندند و سرهای آن ملعون ها (حروفیون) را از چهار گوشهٔ اطراف میدان ، آویزان ساختند . . . (۲)

۱ـ حبیب‌السیر ـ ج ۳ ـ ص ۱۳ ـ (ونیز) ـ مطلع السعدین ـ ج ۲ ـ ص ۳۱۵ .

۲ ـ مجتمع التهانی ـ ص ۳۱ .

" مولانا " (معروف به خوشنویس) و " قاسم انوار " را نیز بجرم ارتباط با " حروفیه " دستگیر و به حبس در برج قلعهٔ "اختیار الدین" محکوم کردند و دیگر اعضاء " حروفیه " را اعدام و اجسادشان را سوزاندند. (۱)

*

دستگیری و قتل پیروان و رهبران " حروفیه " موجب خاموشی این جنبش نگردید. بلکه هسته های انقلابی " حروفیه "، پس از تصفیه و کشتارهای وسیع، همچنان به مبارزه ادامه دادند.

" ترتیب " می‌نویسد: دختر " فضل الله استر آبادی " و " یوسف نامی " در زمان " جهانشاه خان " دوباره علم "حروفیان" را در " تبریز" بلند کردند، ولی با جمعی نزدیک به پانصد تن — کشته و سوخته شدند. (۲).

ظالم، اندر کشتزار خویش، خواهد کاشت: ظلم
ظلم و شر، در مزرعه، البته عصیان پرورد (۳)

*

جنبش "حروفیه"، بعدها، با نهضت "شیخ بدرالدین سیماوی" و در زمان صفویه، در شکل نوینی — بنام " **پسیخانیان** " (نقطویان) ادامه یافت و بر علیه فئودالیسم و روبنای عقیدتی آن، به مبارزه پرداخت.

۱— مجمل فصیحی — ص۲۶۱ (ونیز) — مجمع التهانی — ص ۳۱.
۲— دانشمندان آذربایجان — ص ۳۸۷.
۳— عمادالدین نسیمی — ص ۳۵.

نهضت پسیخانیان

(نقطویان)

أستعین بنفسک الذی لا اله الا هو
از "خویشتن" یاری جوی! زیرا که غیر از تو، نیرو و خدائی نیست.
"محمود پسیخانی"

در بارهٔ " پسیخانیان " اطلاعات چندانی در دست نیست — و این البته با " سیاست کتابسوزان " و قتل عام رهبران و پیروان این نهضت، قابل توجیه می‌باشد.

مستشرقین غربی، مانند: " ادوارد براون " (انگلیسی) و " ریتر " (آلمانی) در تحقیقات خود راجع به دوران تیموری و صفوی، از پسیخانیان با " اکراه " و در چند جمله یاد کرده اند.

کوشش های " دکتر صادق کیا " (۱) اگر چه میتواند "مأخذ" ارزنده ای برای مطالعهٔ " پسیخانیان " باشد، اما، فاقد هر گونه تحلیل تاریخی — اجتماعی در پیدایش و سرکوبی این نهضت است.

۱— پسیخانیان یا نقطویان — انتشارات ایران کوده — سال ۱۳۲۰.

در آثار مورخین و تذکره نویسان فئودال عصر تیموری و صفوی، هیچگونه علاقه ای به تشریح زندگی و عقاید " محمود پسیخانی " (بنیانگزار پسیخانیان) دیده نمی‌شود و این، بی شک ناشی از کینه ای است که در آن عصر از طرف پاسداران دین ودولت، متوجه این متفکر بزرگ بوده است.

از منابع و اطلاعات ناچیز موجود، چنین بر می‌آید که " محمود پسیخانی " از اهالی - " پسیخان " (یکی از روستاهای بخش‌مرکزی رشت) بود. روستای " پسیخان " در تاریخ شورش های روستائی گیلان (قرن هشتم - الی یازدهم هجری) بخاطرموقعیت‌سوق‌الجیشی خود، همواره محل جنگ ها و نبردهای حکومت فئودال مرکزی و حکام " بیه‌پیش (گیلان شرقی = لاهیجان و لنگرود) و " بیه پس " (گیلان غربی = فومن ورشت) بود. بدین ترتیب "محمود پسیخانی" از آغاز کودکی، با استثمار و مظالم فئودال ها، آشنا شد.

"محمود پسیخانی " ابتداء از همفکران و یاران " فضل الله نعیمی " (رهبر حروفیه) بود، اما پس از مدتی، از او کناره گرفته و خود به تأسیس سازمان و فرقهٔ جدیدی پرداخت.

تذکره نویسان، علت این" انشعاب " را " **خودپسندی** " محمود پسیخانی ذکر کرده اند و بهمین جهت او را " محمود - مطرود " نیز گفته اند. اما - به نظر ما، جدائی‌وانشعاب " محمود پسیخانی " را از " حروفیه " اولا": به خاطر عقاید افراطی او - و ثانیا" باید در خاستگاه طبقاتی

" محمود " جستجو کرد. (۱)

بطوریکه نوشتیم: " حروفیه " یک نهضت مترقی، مرکب از پیشه وران و صنعتگران خرده پای شهری بود و هدف رهبران آن، اولا": نبرد با خان های تیموری بود که منابع اولیهٔ‌صنعتی را در " انحصار " خود داشتند و بدینوسیله پیشه وران و صنعتگران خرده پا را تحت قیمومت خود در آورده بودند. و ثانیا": مبارزه با روبنای عقیدتی آنها (مذهب فئودال ها) بوده است. این نهضت اساسا" ریشه در قشرهای پائین و پیشه وران خرده پای شهری داشت و نمایندهٔ منافع صاحبان " **حرفه** " و فن بود، و بهمین جهت به " **حروفیه** " معروف گردید.

روستائیان در عصر " تیمور " یکی از سیاه - ترین و فلاکت بارترین دوره های زندگی خودرا میگذراندند.

" تیمور " از طریق تقسیم اراضی بین سران نظامی خود و فئودال های ایرانی (که حامیان محلی او بودند) کوشید تا یک قدرت و حکومت مرکزی را سازمان دهد. این شیوهٔ واگذاری اراضی، که به " **سیورغال** " (بمعنای هدیه) معروف بود، بهره کشی های

۱- " تقی الدین اوحدی " در مقایسهٔ افکار " فضل الله - نعیمی "(رهبر حروفیه)و عقاید " محمود پسیخانی " می‌نویسد: سخنان بزرگانه و کاملانهٔ " نعیمی " هیچگونه‌نسبتی‌بازخارف‌آن‌مطرود (محمودپسیخانی) ندارد. (عرفات عاشقین - نسخه خطی).

بیرحمانهٔ فئودالی و اسارت هر چه‌بیشتر روستائیان‌را به‌همراه‌داشت .

شیوهٔ " سیورغال " اختیارات نامحدودی را به صاحبش در روستاها میداد . بر طبق این شیوه ، فئودال ها و حکمرانان‌محلی‌فقط موظف بودند که برای حکومت مرکزی سرباز و نیروی نظامی تهیه و تاءمین نمایند . آنها در برابر این خدمت ، در ولایات و روستاها ،چه از نظر قضائی و چه از نظر ارضی و اقتصادی ، دارای اختیارات و حاکمیت مطلق بودند . شیوهٔ " سیورغال " باعث میشد تافئودال ها و حکمرانان محلی ، برای کسب منافع بیشتر ، روستائیان را تحت شدیدترین استثمار و بهره کشی قرار دهند .

در اسناد و فرامینی که از دورهٔ حکومت " تیمور "موجوداست ، به وضع " ۱۶ " الی " ۳۰ " فقره مالیات و عوارض جدید ، اشاره شده که گذشته از بهرهٔ مالکانهٔ فئودالی ، بر عهده روستائیان بود . حق وصول این مالیات های جدید بموجب فرمان هائی ، ازحکومت مرکزی سلب و به فئودال ها و حکمرانان محلی منتقل شده بود . (۱)

بهره کشی های بیرحمانهٔ فئودالی و اسارت وپریشانی‌روستائیان ، موجب‌شورش های متعدد روستائی گردید . شورش " شیخ داودسبزواری" در خراسان (برای‌احیاء حکومت سربداران) _ شورش " گودرز " در " سیرجان " ، شورش خونین روستائیان

۱_ تاریخ‌ایران _ پیگولوسکایا _ پطروشفسکی و ... _ ج ۲ _ ص ۴۸۱ .

" گرگان " (۱) و شورش " بهلول " در نهاوند ، و دیگرشورش‌های روستائی در اوایل حکومت " تیمور " نشان دهندهٔ اوج استثمار و بهره کشی های بیرحمانه و نمایندهٔ دوران واپسین فئودالیسم بود .

" شرف الدین علی یزدی " در بارهٔ این شورش هامی‌نویسد :

... در شورش " سبزوار " ۲ هزار نفر را اسیر کرده ،زنده‌لای دیوار برجی نهادند و زنده بگور کردند و ازسراسیران ،منارهاساختند . (۲) در شورش " سیرجان " و " نهاوند " نیز بسیاری‌ازروستائیان‌شورشی را سربریدند و " بهلول " (رهبر شورشیان نهاوند) را زنده‌زنده در آتش سوختند . (۳)

در چنین شرایطی ، " محمود پسیخانی " بسال ۸۰۰ هجری از " حروفیه " جدا شد و سازمان سیاسی _ فرهنگی " پسیخانیان " را بوجود آورد . او با توجه به خاستگاه طبقاتی خود و با توجه به‌ظلم و ستم و استثمار ومحرومیت شدید روستائیان از خاک (زمین) ، با شعار : " خاک (زمین) _ اصل و " نقطه " هر چیز است ، سخنگوی روستائیان محروم و بی زمین گردید و ازآن پس ، پیروان او به " نُقطَوی " یا " نُقطَویان " معروف شدند .

۱_ ادواردبراون ، این شورش را به " حروفیه "منسوب میداند (ص۲۵۴ _ از سعدی تا جامی)
۲_ ظفرنامه _ ج۱ _ ص ۲۶۳ .
۳_ ایضا "_ ص ۵۶۲ _ ۵۵۹ .

مورخین و تذکره نویسان ، " محمود پسیخانی " را مؤلف **۱۷ کتاب و صاحب ۱۰۰۰ رساله** دانسته اند. (۱) با اینحال هیچگونه اثری از " محمود " باقی نمانده است، بنظر میرسد که در مورد او نیز (مانند حلاج) سیاست " پاکسازی " و " کتابسوزان" را اجراء نموده اند.

اطلاعات ناچیز موجود، نشان میدهند که " محمود پسیخانی " متفکر و اندیشمند ژرف بینی بود که در ایجاد یک آئین مترقی - مبتنی بر " انسان خدائی حلاج " - و حل یک سلسله از مسائل فلسفی، عقاید مهمی را ابراز کرده است.

" ابراهیم بن قاضی نور محمد " می‌نویسد: "محمودپسیخانی" در رسالهٔ " میزان " عالم را قدیم میداند و به اصل‌تکامل‌موجودات اشاره میکند. " محمود پسیخانی " در آثار خود تاءکید می‌نماید: (...............) و اکنون، دین، دین"محمود"است، چنانکه گفته اند:

رسید نوبت رندان عاقبت " محمود "
گذشت آنکه عرب طعنه بر عجم میزد. (۲)

محققین تاءکید میکنند که: پیروان " محمود پسیخانی " در

۱- دانشمندان آذربایجان - ص ۳۱۶ (ونیز) واژه نامهٔ گرگانی - ص ۱۴.

۲ - دبستان المذاهب - در عقیدهٔ واحدیه - ص ۲۴۶ - چاپ بمبئی.

نواحی مختلف ایران بسیار بوده و " در ربع مسکون پراکنده اند. "

در مرکز آئین " پسیخانی " انسان قرار دارد، نه نیروهای موهوم و ملکوتی. این آئین از انسان نمی‌طلبد که به زانو درآید، به نیایش بایستد و اطاعت وپرهیزگاری را پیشهٔ خود کند، بلکه مکتب " پسیخانی " عزت و استقلال انسان را توصیه میکند.

اخلاق " پسیخانی " در برابر اخلاق مذهبی حاکم بر جامعه، قد علم میکند و عقاید فقها و " علمای عظام " را مبنی بر اینکه: سرنوشت انسان از طرف نیروئی خارجی (خدا) هدایت میشود، نفی می‌نماید. " محمود پسیخانی " به انسان و به نیروهای‌خلاق ونهفتهٔ انسان، ایمان و اعتقاد دارد و برای پی ریزی سعادت و خوشبختی بشر، تاءکید میکند: " **إستعین بنفسک الّذی لا اله الّاهو** " (= از " خویشتن " یاری جوی؛ زیرا که غیر از تو، نیرو و خدائی نیست).

به عقیدهٔ " محمود پسیخانی "، " خدا " سمبول‌قدرت‌ونیروئی برتر و فراتر از انسان نیست، بلکه در نظر او، خدا سمبل نیرو های " خود انسان " است که بشر میکوشد تا در زندگی خود، به آنها دست بیابد.

" محمود دهداری " (که از دشمنان سرسخت پسیخانیان بود) می‌نویسد: ... و طایفهٔ دوم از منکران وجود " واجب "، ملاحدهٔ " تناسخیه " اند که خود را " نقطویه " می‌خوانند، آنها، خود را

" خدا " میدانند... و میگویند که انسان تا خود را نشناخته،بنده است و چون خود را شناخت، " خدا " است... و کلمهٔ ایشان (پسیخانیان) اینست که: " لااللّهَ الاّالمُرکّبُ المُبین " و مراد ایشان از " مرکّبِ المُبین " انسان است... (۱)

آیا نظریهٔ " **خویشتن شناسی پسیخانی** " ،همسایگی ها و پیوندهائی با شعار " **خودت را بشناس سقراط** " دارد؟

" سقراط " اگر چه فلسفه را از آسمان ها به زمین کشانید، اما فلسفهٔ او هرگز فلسفه ای **جامعه‌گرا** و خلاق نبوده است. شعار "خودت را بشناس " سقراط، در واپسین مرحله، به **نوعی فرد جوئی** (اندیوید و آلیسم) و درون‌گرائی مطلق منتهی میشود. هدف " سقراط " اگر چه پرورش انسان ها است، اما، موضوع این پرورش **جامعه** نیست، بلکه **فرد** است. از طرف دیگر، شناخت برای سقراط یک موهبت یا بهرهٔ خدائی است که فقط نخبگان و افراد برگزیدهٔ جامعه (یعنی اشراف) از آن بهره مند میشوند و تودهٔ مردم ازآن محروم می‌باشند. از اینجا خصلت ایده آلیستی اندیشه‌وتفکر "سقراط" بخوبی نمایان میگردد. (۲)

در حالیکه " خویشتن شناسی محمود پسیخانی " یک **پرورش و تکامل اجتماعی** را پیش چشم دارد. او با نفی هر گونه مقوله های

۱ــ نفائس الارقام ــ ص۲۴ ــ نسخه خطی مجلس شورای ملی.
۲ــ نگاه‌کنید به: از سقراط تا ارسطو ــ شرف‌الدین خراسانی (شرف)

ملکوتی و پندار بافی های متافیزیکی، شناخت را برای همهٔ انسان ها، **میسر و ممکن میداند**.

خصلت مادی و مترقی فلسفهٔ " **پسیخانی** " در این نظریه اش ظاهر میشود که او نیز (مانند حلاج) ذات هستی و جوهر طبیعت را ناشی از ۴ عنصر مادی (آب، آتش، خاک‌و باد)میداند. او این عناصر مادی را " ذات مربع " مینامد.

" پسیخانی " مانند بیشتر ماده گرایان شرق به " حواس " ارزش و اهمیت فراوان میدهد و هر گونه کوششی رادرتشریح‌و تبیین هستی (به اتکای دین و افسانه های ملکوتی) انکار میکند.

نکتهٔ‌مهم در تفکر " محمود پسیخانی " نظریهٔ شناخت اوست، شناخت برای او بیش از هر چیز، بر اساس **ادراک حسی** است. آخرین سرچشمهٔ شناخت بنظر " پسیخانی " نه ذهن (تصور) بلکه واقعیت عینی و محسوس می‌باشد. " دهداری " تاءکید میکند: ... و از جملهٔ اصول " پسیخانیان " یکی آنست که **موجودنیست، مگر مرکب و محسوس**... و ایشان (پسیخانیان) منکر وحدت و بساطت هستند... و **تصور** را ،کواذب (دروغ) میدانند. (۱)

ماده گرائی " محمود پسیخانی "ــ اگر چه بر اساس تقسیم ناپذیری اجزاء و عناصر اولیه قرار داشت، با اینحال سرشار از نفی عقاید ملکوتی و باورهای متافیزیکی بود. شاید این بی توجهی به

۱ نفائس الارقام ــ ص ۲۵.

بساطت و تقسیم پذیری اجزاء اولیه، ناشی از این بوده که اولاً": علوم طبیعی در آن عصر هیچگونه پیشرفت و تکاملی نداشت وثانیاً": او، اخلاق و عقیدهٔ " الهیون " را که به دو جوهر مستقل ازیکدیگر (جوهر جسم و جوهر روح) قائل بودند، شدیداً" نفی میکردوتنها به وجود طبیعت و انسان (ذات مرکب)اعتقاد داشت.

" محمود پسیخانی " با تفکری مترقی و با تکیه بر " انسان خدائی حلاج " معتقد بود که هر چه هست در این دنیا است. انسان باید کیفر و پاداش اعمال خود را دراین دنیا، باز یابد. به عقیدهٔ " پسیخانی " اگر انسان قبول کند که تکیه گاهی جز نیروهای خود ندارد، کاربرد صحیح آنها را در برخورد با طبیعت ومشکلات، خواهد آموخت و بی آنکه چشم به " آسمان " ها داشته باشد، در بر خورد با واقعیت های دشوار، با اندیشه و عملی " زمینی " روبرو خواهد شد. " محمود پسیخانی " با مبارزه بر علیه خرافه پرستی و نفی مفاهیم ملکوتی و " آن جهانی "، زحمتکشان و روستائیان را برای بدست آوردن حقوق خود و ایجاد " بهشت موعود " در این جهان، تجهیز میکرد. بهمین جهت، علمای فئودال مذهبی و پشتیبانان حکومتی آنها، از نخستین لحظات پیدائی " پسیخانیان "، آنرا خطرناکترین دشمن خود دیدند.

" دکتر صادق کیا " می نویسد: مسلمانان " پسیخانیان " را " ملاحده " خوانده اند، زیرا که خدا و رستاخیزو بهشت و دوزخ و آن جهان را، انکار میکردند وانسان

را می‌پرستیدند. (۱)

مبارزهٔ توده ها، بر علیه فئودال های تیموری، نفوذ عقاید " انسان خدائی " ی " حروفیه " و " پسیخانیان " در میان مردم و بالاخره: سوء قصد به " شاهرخ " بوسیله " احمد لر " (یکی از حروفیون) بهانهٔ مناسبی بود تا " حروفیون" و " پسیخانیان"قتل عام شوند.

پس از تعقیب و کشتار رهبران و پیروان " حروفیه "، عدهٔ کثیری از " پسیخانیان " نیز دستگیر شده و بقتل رسیدند. ازچگونگی مرگ " محمود پسیخانی " اطلاع دقیقی در دست نیست. - بعضی از مورخین و تذکره نویسان، اشاره میکنند که جسد او را در خم " تیزاب " کشته یافتند. (۲) اما اگر به تاریخ سوء قصد "سلطان-شاهرخ " (۸۳۰ هـ) و سال مرگ " محمود پسیخانی "(۸۳۱ هـ) توجه کنیم، بنظر میرسد که پس از سوء قصد به " شاهرخ " وتعقیب، دستگیری و نابودی پیروان و رهبران " حروفیه "، " محمود پسیخانی " را نیز (بعنوان رهبر پسیخانیان)، دستگیر، شکنجه و مقتول ساختند و سپس جسد او را در خم"تیزاب" انداختند.

اکثر رهبران و پیروان " پسیخانی " پس ازمرگ " محمود " یا مخفی گردیدند و یا به هندوستان

---

۱ - پسیخانیان یا نقطویان - ص ۱۱.
۲- دبستان المذهب - درعقیدهٔ واحدیه - ص ۲۴۷.

فرار کردند. (۱) و در آنجا به تجدید و تحکیم سازمان‌وکادررهبری خود پرداختند.

از این تاریخ از " پسیخانیان " (نقطویان) اثری در تاریخ ایران نیست و تنها در آغاز سلطنت " شاه طهماسب صفوی "است‌که بار دیگر، " پسیخانیان" در عرصهٔ مبارزه های " آته ئیستی " و اجتماعی ظاهر میشوند و تبلیغات و تعلیمات و مبارزات‌آنها،تا پایان سلطنت " شاه عباس صفوی " ادامه می‌یابد.

*

یکی از خانقاه های بزرگ صوفیه (در زمان تیموریان) خانقاه شیوخ" صفوی " بود که پیشوا و قطب آن (شیخ صفی‌الدین‌اردبیلی) همواره مورد " عنایت " و توجه سران تیموری بود ــ بطوریکه‌بدستور " تیمور " تمام اردبیل و حوالی آن، وقف خانقاه "صفوی" گردید. (۲)

اگر چه بگفتهٔ " ابن‌بزاز "(۳): " شیخ صفی " در اوایل، یک جفت گاو (= ۶ تا ۷ هکتار) زمین داشت، اما پس از مدتی،دراثر " خوش خدمتی " به عمال تیموری (در آرام و رام کردن روحی روستائیان و رنجبران) او بعنوان یک زمیندار بزرگ، دارای بیش از ۲۰ دهکده بود.

بعد از " شیخ صفی "، فرزندش (شیخ صدر الدین) وصیت

۱ــ آغازفرقهٔ‌حروفیه ــ ریتر ــ نشریهٔ ایران زمین ــ سال ۴۸.
۲ــ عالم‌آرای صفوی ــ بکوشش یدالله شکری ــ ص ۲۵.
۳ــ صفوة الصفا ــ ص ۷۹

پدر را در تلفیق اصول " طریقت " با احکام " شریعت "، بکار بست و برای جلب حمایت روستائیان و رنجبران، به فرقهٔ شیعیان میانه رو (امامیه) پیوست و با انتشار این افسانه که: پشت بیست و یکم " شیخ صفی " به " امام موسی کاظم " (امام شیعیان) میرسد، اکثریت توده های روستائی‌و شهری را بسوی خود، جلب کرد.

بدین ترتیب: وقتی که " شاه اسماعیل صفوی " بفکر حکومت و تخت سلطنت افتاد، زمینه برای ایجاد " پادشاهی صفویه " از مدتها پیش آماده و مهیا بود.

ضعف حکومت " آقویونلو " ها و بروز تمایلات تجزیه‌طلبانه‌بین سران این حکومت، مقاصد تجاوز کارانهٔ سلطان عثمانی‌برای توسعهٔ هر چه بیشتر " امپراطوری عثمانی " و خطر حملهٔ او به کشورهای اروپائی و در نتیجه: پشتیبانی اروپای مسیحی (و در رأس آن‌پاپ) از قدرت روز افزون شیوخ صفوی و عناصر قزلباش، و نیز: دشمنی‌های تاریخی و دیرینهٔ مذهبی بین " شیعیان " و سنی" ها، همه وهمه، ایجاد حکومت شیعه مذهب صفوی را، در مقابل دولت سنی مذهب عثمانی فراهم ساخت.

" دولت صفویه " اگر چه بخاطر شرایط تاریخی ــ اجتماعی خاصی (که ذکر شد)، با حمایت و پشتیبانی توده های‌شیعه‌مذهب بقدرت رسید، اما بر خلاف نهضت های ملی گذشته، بهیچ وجه نمایندهٔ منافع روستائیان و زحمتکشان نبود، زیرا پس ازمدتی،عناصر فئودال " قزلباش "، بر این نهضت حاکم شدند و رفته رفته‌روحانیون و

بزرگان فئودال، به آنها پیوستند.

" شاه اسماعیل صفوی " در ترویج و رسمی کردن مذهب شیعه، از هیچ کوششی فروگزار نکرد، او به علمای مذهبی و خطیبان خود تاءکیدکرد: مرا به این کار واداشته اند و خدای عالم و حضرات ائمهء معصومین، همراه‌منند، و من از هیچیک باک ندارم، بتوفیق اللهتعالی- اگر رعیت حرفی بزنند، شمشیر می‌کشم و یک کس زنده نمی‌گذارم. (۱)

" شاه اسماعیل " در ادامهء " شیعه سازی " خود، تنها ۲۰ هزار نفر را در تبریز کشت و پس از آن"... ساکنان شهر تبریز و اقلیت های مذهبی آن شهر، تافتهء سرخ رنگی (که شعار اسماعیل بود) بر تن آراستند و مردم از اطراف و اکناف، سر به فرمانبرداری در برابرش فرود آوردند". (۲)

شعار " هنر و اندیشه در خدمت مذهب " باعث سقوط وانحطاط بیشتر علوم طبیعی و فلسفه گردید.

حکومت " صفوی "، با تلفیق تشیع و تصوف، از یکطرف به " دکه " های روحانیون فئودال و به تعداد " کمپانی های حدیث و روایت " افزود، و از طرف دیگر، بازار " خانقاه"ها و صوفیان "چله نشین"را رونق بیشتری بخشید و باعث شد تا پیشه وران شهر ها و زحمتکشان روستاها، برای برخورداری از " عنایات " و حمایت های

۱- تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا مشروطیت - ادوارد براون - ص ۴۲.
۲- تاریخ سیاسی واجتماعی ایران - ابوالقاسم طاهری - ص ۱۵۳.

" **مرشد کامل** " (شاه صفوی)، هر یک خرقه پوش " مرشد"ی شوند و یا مُرید " مُراد "ی گردند و...

اسناد و آثار دورهء صفوی، نشان میدهند که کار اصلی روستائیان و زحمتکشان در این دوره، دیگر عبادت " خدا " نبوده، بلکه ثنا و ستایش از سلطان صفوی (بعنوان ظل الله و خدایگان) بوده است، زیرا که با تبلیغ و تلقین علمای مذهبی، شاه در این دوره، مرکز پرگار وجود بود.

تبلیغ " انی جاعل فی الارض خلیفه " (۱) و تاءکید روحانیون فئودال بر تقدس مقام و منزلت " سلطان سربردین "، باعث شد تا عقیدهء " خواجه نظام الملک " (۲) - که سلطان را مالک مطلق همهء زمین ها میدانست - بار دیگر احیاء گردد.

بر این اساس، مردم در دورهء صفویه، سلطان را، مالک تمام اراضی میدانستند و پادشاهان صفوی، با استفاده از این عقیده، بر وسعت املاک و اراضی خود افزودند و در این راه - حتی به غصب املاک و مصادرهء اموال مردم پرداختند و دیری نگذشت که "فئودالیسم دولتی " با تلفیق حکومت مطلقهء مذهبی، بار دیگر " استبداد شرقی " را بر توده های شهری و روستائی، تحمیل کرد.

" نهضت پسیخانیان " دقیقاً در این شرایط اقتصادی- اجتماعی،

۱- سورهء بقره - آیه ۳۰.
۲- سیاست نامه - فصل پنجم - ص ۴۴.

اولا": در برابر تحمیق و تخدیر معنوی توده ها، قد علم میکند و
ثانیا": در مقابل حکومت مطلقهء صفوی، به مبارزه می‌ایستد.

"استبداد مطلقهء مذهبی" موجب شد تا متفکران ورهبران این نهضت، برای جلب مردم و حرکت انقلابی زحمتکشان، و نیز برای مصون ماندن از تعقیب و تهدید شریعتمداران و حامیان حکومتی آنها، بار دیگر از " لوا "ی تصوف استفاده کنند و عقاید و نظریات انقلابی و مترقی خود را، در لفافهء کلمات و عبارات صوفیانه، ابراز نمایند.

" پسیخانیان " در زمان حکومت های صفوی، متشکل از روستائیان و پیشه وران خرده پای شهری بود، زیرا پس از سرکوبی " نهضت حروفیه " و کشتار رهبران آن، بسیاری از پیشه وران شهرها، به " نهضت پسیخانیان " پیوستند. این نهضت، علاوه بر نیروهای روستائی و شهری، شاعران و روشنفکران بسیاری را بسوی خود جلب کرد.

" توطئه سکوت "ی که در بارهء افکار و عقاید " پسیخانیان " از زمان " تیموریان " آغاز شد، در زمان حکومت های صفوی نیز همچنان ادامه می‌یابد و مورخین و تذکره نویسان " وابسته " تصویر روشنی از عقاید رهبران و متفکران این نهضت بدست نمیدهند. نویسندگان معاصر (مانند ابوالقاسم طاهری) نیز که تحقیقاتشان داعیهء بررسی " تاریخ سیاسی ـ اجتماعی ایران، از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس " را دارند، **هیچگونه** اشاره ای در بارهء این نهضت سیاسی ـ اجتماعی نمی‌کنند، گوئی که "نهضت پسیخانیان " در زمان

تیموریان و صفویان ظاهر نگشته و یا اساسا" این نهضت، جزو مقوله‌های **سیاسی ـ اجتماعی** این دوران نبوده است!!

*

جنگ های متعدد " شاه اسماعیل " با دولت عثمانی وورشکستگی اقتصادی حاصل از شکست این جنگ ها و در نتیجه: تحمیل مالیات‌های سنگین بر توده های شهری و روستائی، باعث شد تا " شاه طهماسب صفوی " وارث یک حکومت پریشان و میراث خوار یک اقتصاد ورشکسته و بیمار باشد.

در اوایل حکومت او (که کودکی ۱۰ ساله بود) سران قزلباش و خوانین و امرای " روملو " و " استاجلو " و غیره، غالبا" برای تصرف " تیول " ها و مقامات گوناگون با یکدیگر رقابت و مبارزه میکردند. مردم علاقه ای به " شاه طهماسب " نداشتند وبخاطرهمین تنفر و انزجار مردم بود که میگویند: او ۱۱ سال از کاخ سلطنتی خارج نگشت و مدت ۲۰ سال بر اسب ننشست.

" شاه طهماسب " برای نجات از ورشکستگی و بحران های اقتصادی و برای پرداخت حقوق سران سپاه و سربازان خود، ابتداء تصمیم گرفت که " درآمد " بعضی از ولایات را و پس از مدتی، خود این اراضی و ولایات را بعنوان " تیول " به سرداران وسپاهیان خود واگذار نماید، آنچنانکه در زمان او قسمت عمدهء کشور، مِنْ غیرِ مستقیم، اداره میشد.

این حکومت های ولایتی، شبیه به " **اقطاعات دیوانی** "دورهء

سلجوقی بودند و حاکم هر ولایت در گرفتن مالیات و وضع عوارض و دیگر تحمیلات بر روستائیان، اختیارات نامحدود داشت، بطوریکه " شاردن " از این حکام ولایتی، بنام " **شهریاران کوچک** "ی نام می‌برد که به دلخواه خود، با ساکنان روستاها رفتار میکردند. (۱) ظلم و ستم و تجاوز و تاراج این " شهریاران کوچک " در گیلان، بجائی رسیده بود که بقول " عبدالفتاح فومنی ": درالکای " بیه پس " هیچکس صاحب خان و مان و زن و فرزند نبود و اطفال روستائیان را مانند اسیران، خرید و فروش میکردند. (۲)

در روستاهای گیلان، نام " شاه طهماسب " بابی عُرضگی و حماقت مترادف بود، چنانکه هنوز هم، وقتی که " گیلک "ها میگویند: فلانی " **شاه طهماسَه** "، یعنی: " بی عرضه است "، "خُل و احمق است"، " چیزی سرش نمیشود"... (۳)

بهره کشی های بیرحمانهٔ فئودالی و ظلم و ستم حکام ولایات و تحمیل مالیات های سنگین به روستائیان، باعث شورش‌های روستائی فراوانی گردید. این شورش ها ـ با نهضت و سازمان های پیشه‌وری، که از ستم مشترکی رنج می‌بردند و بوسیلهٔ " پسیخانیان " رهبری میشدند، پیوند و هماهنگی داشت.

۱ـ سیاحتنامه ـ ج ۸ ـ ص ۲۳۷.
۲ـ تاریخ گیلان ـ ص ۴۶.
۳ـ گیلان ـ کریم کشاورز ـ ص ۳۹.

در سال ۹۷۷ هجری، در گیلان، شورش عظیم روستائیان آغاز شد، اما این شورش، بوسیلهٔ سپاهیان فئودال، بیرحمانه سرکوب گردید.

در سال ۹۷۸ هجری (زمان شاه طهماسب) نیز " امیره دوباج" در " لشت نشاء "، قیام کرد و حاکم دست نشاندهٔ آنجا را کشت و بسیاری از روستائیان و زحمتکشان را بدور خود جمع کرد و " نقاره بنام خویش زد ". او در جنگ هائی، سپاهیان" شاه طهماسب "را شکست داد و " لاهیجان " و نواحی اطراف " لشت نشاء" رابتصرف خود در آورد. این شورش نیز پس از ۲ سال (در سال ۹۸۰هجری) بوسیلهٔ سرداران وسپاهیان فئودال، سرکوب گردید. "رضاقلی‌خان‌هدایت" در بارهٔ سرکوبی شورش روستائیان گیلان، به رهبری " امیره دوباج"، می‌نویسد: ... و سپاهیان شاه طهماسب، گل و لای نواحی‌گیلان‌ودیلم را، بخون گیلانیان آمیختند. (۱)

در همین هنگام، شورش روستائی دیگری در گیلان به رهبری " شیرزاد ماکلوانی " آغاز شد که در آن ۱۰هزار تفنگچی وکمان دار شرکت داشتند. شورشیان پس از توقف‌کوتاهی در " **پسیخان**" برای جنگ با سپاهیان شاه، روانهٔ رشت گردیدند و در جنگ‌های متعددی، سربازان و سپاهیان" شاه طهماسب " را بسختی شکست دادند. " عبدالفتاح فومنی " در بارهٔ " شیرزاد ماکلوانی" می‌نویسد: ... او در میدان نام و ننگ و عرصهٔ حرب و جنگ، داد مردی‌وپهلوانی

۱ـ روضه الصفا ناصری ـ ج ۸ ـ ص ۱۴۳.

داده، بعد از کارزار شیرانه و کوشش مردانه، اسیر گردید و بعدازچند روز، بقتل رسید. (۱)

با قتل " شیرزاد ماکلوانی " حکام دست نشانده‌ء "شاه‌طهماسب" به‌جلب دوستی‌و نظر دهقانان گیلان پرداختند، اما این‌کارنیزنمی‌توانست کینه‌ء طبقاتی روستائیان را، از دل آنها بزداید. "عبدالفتاح "تاءکید میکند: اما روز بروز وحشت مغایرت و دشمنی مردم، سمت ازدیاد پذیرفته و بجائی رسید که لشگریان " شاه طهماسب "بواسطه‌ء تحصیل آذوقه و علوفه، بهر محل که می‌رفتند، مردم آن محل بقتل ایشان مبادرت می‌نمودند، و این معنی باعث توهم و اضطراروتوحش‌لشگریان گشته و از آمدن خود به گیلان، نادم و پریشان گردیده، به فکر (مراجعت) افتادند... (۲)

شورش های روستائی در زمان " شاه طهماسب " ـ با قیام ها و شورش های پیشه وران و قشرهای پائین شهری، هماهنگ بود.

در سال ۹۷۹ (زمان شاه طهماسب) شورش عظیم پیشه وران در تبریز آغاز شد، این شورش نیز ریشه در مناسبات ظالمانه‌ء فئودالها داشته که منابع اولیه‌ء صنعت و پیشه وری را در " انحصار " خود گرفته بودند.

" حسن بیک روملو " (مورخ فئودال) که ازنهضت‌های‌توده‌ای

۱ـ تاریخ‌گیلان ـ ص ۷۴.
۲ـ همان‌کتاب ـ ص ۷۶.

بعنوان " اجامر "، " اوباش " و " اجلاف " نام می‌برد، درباره‌ء شورش پیشه وران،تبریز،تصریح میکند که: ... سادات وقضات‌واعیان واشراف، چنان از بیم ایشان (شورشیان) سراسیمه گشتند که شرح آن به نوشتن و گفتن راست نیاید. (۱)

" روملو " ضمن ذکر اسامی عده ای از رهبران این شورش(مانند شنجی گازر ـ حسن چکمه دوز ـ شاه علی چرتک ـ میرزا بابا قلی و حسین سبزی فروش و...) بخوبی، ریشه های مردمی و پیشه‌وری‌این نهضت را نشان میدهد.

" شاه طهماسب " پس از ۳ سال جنگ و لشگر کشی، موفق به سرکوبی این شورش نگردید، تا اینکه سرانجام دست به دامان علمای مذهبی گردید و از روحانیون خواست که برای خاموش کردن شعله‌های شورش، فتوای جهاد، صادر نمایند.

" روملو " می‌نویسد: ... و علمای مذهبی نیز بقتل ایشان (شورشیان) فتوا دادند... " حسن بیک " (فرمانده سپاه شاه طهماسب) تفحص و تعقیب نموده،اکثریت (شورشیان) را بدست آورده و به قتل آوردند و سرداران رنود و اوباش قلاش بدمعاش را به دار عبرت، آویختند. (۲)

نویسنده‌ء " تاریخ الفی " در ذکر وقایع ۹۸۲ هجری، ازکشتار

۱ـ احسن‌التواریخ ـ ص ۴۵۵.
۲ـ همان‌کتاب ـ ص ۴۵۷.

وسیع " پسیخانیان " در روستای " انجدان " و " رستاق " کاشان خبر میدهد. (۱)

مورخان فئودال از شورش ها، دستگیری‌ها، شکنجه‌ها و کشتارهای " پسیخانیان " (در زمان شاه طهماسب) گزارش های دیگری نیز داده اند:

" محمود افوشته‌ای‌نطنزی "می‌نویسد: در زمان " شاه‌طهماسب " در نواحی ساوه و قزوین و حوالی کاشان و اصفهان و کوه‌پایه‌ونائین، بعضی از این ملحدان (پسیخانیان) بی دین ظاهر گشته و به جدّ تمام، روی به اضلال و الحاد عوام نهادند... و رخنه در سدشرع اقدس کرده... و بعضی از روءساء و مقدم این طایفه، مثل: محمدـ قاضی‌بیدگلی، مولاناقاسم کوپالی و دیگران، حسب الحکم، موءاخذه و مقید (بزنجیر) گردیده، بعد از چند گاه، (شاه) بعضی را چشم کند و برخی را به سیاست بلیغ و زجر عفیف کشته... (۲)

همچنین در زمان " شاه طهماسب " یکی ازرهبران "پسیخانی" بنام " ابوالقاسم امری " را دستگیر، شکنجه و کور کردند. (۳)

" پسیخانیان " در میان روستائیان، پایگاه عظیمی داشتند،

۱ـ تاریخ الفی ـ احمد دبیلی تتوی ـ ج۲ ـ نسخهٔ‌خطی.
۲ـ نقاوة‌الاثار ـ ص ۵۱۵.
۳ـ تذکرهٔ‌هفت اقلیم ـ احمد امین رازی ـ ص ۶.

اشعار " میرزا علی همدمی " (۱) نشان میدهد که مردم روستاهای کاشان (مانند آران و فین کاشان) جملگی " پسیخانی "بوده‌اند، بطوریکه روستای " فین " را " قریه الملحدین " می‌نامیدند.

بعد از مرگ " شاه طهماسب "، در سال ۹۹۴هجری، زدوخورد و جنگ شدیدی بین سپاهیان " شاه محمد " (پدر شاه عباس) و گروه کثیری از " پسیخانیان " روی داد، در این جنگ عده ای از " پسیخانیان " کشته شدند که از آن جمله " افضل دوتاری " و " میر بیغمی " (دو تن از متفکرین پسیخانی) بوده اند.

*

سلطنت " شاه عباس " با بسط " مالکیت خالصه " و توسعهٔ " فئودالیسم دولتی " و با شکفتگی شهرهای تجارتی‌و ورودبازرگانان و بورژوازی خارجی به ایران، همراه بود. در این زمان‌نیز"تروریسم مذهبی " از یکطرف مقام و منزلت سلطان را، تا حد " خدا " و " خدایگان " بالا برد و از طرف دیگر، با حمایت‌ارگان‌های پلیسی، به شکار و سرکوبی متفکران آزاد اندیش پرداخت.

اعتراضات تودهٔ مردم (که بوسیله قشر آگاه و روشنفکر جامعه رهبری میشد)، باعث گردید تا " شاه عباس " بتدریج قسمت‌هائی از املاک " غصب شده " و خالصه را بصورت " موقوفه " درآورد و

۱ـ خلاصه الاشعار و زبده الافکار ـ تقی الدین کاشی ـ نسخه خطی مجلس.

برای اینکه از بدبینی و نارضائی توده های مذهبی بکاهد، اراضی فراوانی را نیز در اختیار روحانیون و علمای شیعه قرارداد.روحانیون ابتداء اراضی بسیاری را بعنوان " متولیان اوقاف " یا از طریق " تیول های موروثی " در اختیار گرفتند و بعدها، بسیاری از این اراضی به املاک شخصی و خصوصی آنها تبدیل شد، بطوریکه در آذربایجان و اصفهان، روحانیون و رهبران مذهبی، عمده ترین زمینداران و فئودال های این نواحی بودند.

از روستائیان انواع و اقسام مالیات و عوارض و " بیگاری " گرفته میشد و بقول " شاردن ": در اصفهان " مالیات آب " نیز می‌گرفتند و زارعانی که اراضی شاه را داشتند، پیش مسئولان املاک شاهی، آه و ناله و گریه و فریاد میکردند... و اگر وضع محصول بسیار نامساعد و خطرناک میشد، زنان و کودکان خود رانیزمی‌بردند و اعلام میکردند که دیگر به خانه باز نخواهند گشت... روستائیان در برابر اربابان و مسئولان املاک شاهی با تمام قوا فریادمی‌کشیدند و جامه می‌دریدند... و گاه چنان گریه وفریادبرمی‌آوردندکه‌صدایشان از نیم فرسنگی بگوش میرسید... (۱)

روستائیان حق هیچگونه شکایت و ادعائی به شاه نداشتند ودر موارد نادری هم که شکایت و دادخواهی روستائیان به عرض‌میرسید، قضیه. بنفع ارباب ها و درباریان صاحب زمین، خاتمه می‌یافت.

۱ـ سیاحتنامه ـ ج ۸ ـ ص ۴ ـ ۲۷۲.

در اوایل سلطنت " شاه عباس " مردم یکی از قراء " نطنز "، از ستمکاری حکام و عمال دولت به او شکایت بردند، شاه امر به رسیدگی داد و با آنکه حق با رعایا بود، تمام ولایت نطنز راتصرف و ضمیمهٔ املاک خالصه کرد. " محمد افوشته ای نطنزی " دراین‌باره می‌نویسد:... شاه امر کرد بکار روستائیان رسیدگی شود... ومعلوم شد که حق با رعایا است، در نتیجه: چون تعدی و تقلب‌ارباب‌عمل بر ضمیر خورشید تأثیر پادشاه،واضح و لایح گردید، پرتو آفتاب عاطفت و انوار خورشید معدلت (یعنی شاه عباس) بر ساحت‌احوال رعایا افتاد! و ولایت " نطنز " را با لکل " خاصه " فرمود و قدم و قلم آن‌جماعت بدعاقبت (روستائیان) را،از آن ولایت کوتاه ساخت. (۱)

" شاه عباس " در دین اسلام و مذهب‌شیعه،بسیار متعصب بود و به خدا و پیغمبر و " دوازده امام " عشق و ارادتی‌مخصوص‌داشت.

" اسکندر بیک منشی " می‌نویسد:... " شاه عباس "هیچوقت از توجه و استغراق بدرگاه الهی، غافل نبوده، در هنگام توجه‌وعرض حاجات، چنان مستغرق بحر وصول درگاه احدیت میگردید که گوئی از بدن خلع گشته اند. (۲)

عشق و ارادت شاه عباس به " خاندان نبوت "، آنچنان بود که برای زیارت " امام رضا " پیاده از اصفهان به مشهد رفت.با

۱ـ نقاوه‌الاثار ـ ص ۴۶۱.
۲ـ عالم‌آرای عباسی ـ ج ۳ ـ ص ۱۰۹۹.

اینهمه عشق به اسلام و پیروی از اصول مذهبی، " شاه عباس "، براستی، یکی از سفاکترین پادشاهان زمانش بود. (۱)

علاقهٔ " شاه عباس " به حفظ حکومت و تحکیم قدرت شخصی چنان بود که در این راه حتی از زندانی کردن پدر و کشتن‌پسربزرگ خود (صفی میرزا) و کور ساختن برادران و دو پسر جوان خویش نیز، خودداری نکرد.

یکی از درآمدهای ضمنی " شاه عباس " فایده ای بود که او از کار افراد، بی آنکه مزدی بپردازد، می‌برد، کارگران وزحمتکشان‌شهری و روستائی، برای ساختن کاروانسراها ، کاخها ، باغها و سایرعمارات شاهی، مجبور بودند که به " بیگاری " تن دهند و یا با مزد بسیار ناچیزی بسازند.

جمع کل عواید سالیانهٔ " شاه عباس " بر ما معلوم نیست و هیچیک از مورخان زمان او، یا بعد از او، در این باره، اطلاعات دقیق و مسلمی بدست نداده اند. " توماس هربرت " (انگلیسی) که بسال ۱۰۳۶ هجری قمری در اصفهان بود، می‌نویسد که: عواید سالیانهٔ " شاه عباس " از ابریشم و مالیات و پیشکش ها به۹میلیون طلا (دینار؟) میرسد. (۲) در حالیکه " شاردن " این مبلغ را هفتصد هزار تومان (یا سی و دو میلیون فرانک) ذکر میکند. (۳)

۱ـ نگاه کنید به: زندگانی شاه عباس ـ ج ۲ ـ ص ۱۲۱.
۲ ـ همان کتاب ـ ج ۳ ـ ص ۲۶۷.

" شاه عباس " با چنین درآمد سرشاری که از استثمار و تاراج زحمتکشان بدست می‌آورد، سازمان های لشگری و جاسوسی وسیع و نیرومندی بوجود آورد که میتوانست بوسیله آنها نهضت‌های توده‌ای و روستائی را سرکوب نماید و از هر گونه " توطئه " ای بر علیه حکومتش، با خبر گردد.

اسناد و گزارش های موجود نشان میدهند که دامنهٔ عملیات این ماٴموران و جاسوسان آنقدر وسیع بوده که حتی افراد یک خانواده‌هم بیکدیگر مشکوک بودند و از ترس یکدیگر، سخنی بر علیه حکومت " شاه عباس " بر زبان نمی‌آوردند.

" اسکندر بیک " (منشی مخصوص شاه عباس)، در بارهٔ جاسوسان " شاه عباس " می‌نویسد: ... و منهیان (جاسوسان) گماشته اند که از کماهی حالات خبر میدهند، چنانکه کسی را قدرت آن نیست که **در منزل خود** با متعلقان خویش حرفی که نتواند گفت بگوید... و دغدغهٔ آنست که مبادا احدی **استراق سمع**، نماید... (۱)

سیاست غصب و مصادرهٔ اموال و اراضی روستائیان ،فقرواستثمار شدید زحمتکشان، استبداد مطلقهٔ فردی، تحمیل مالیات های‌سنگین بر توده های شهری و روستائی، تبانی"علمای عظام " و روحانیون فئودال‌با حکومت و دربار صفوی، همه و همه،جان‌زحمتکشان‌ورنجبران

۱ـ عالم آرای عباسی ـ جلد ۳ ـ ص ۱۱۵۹.

را بر لب آورده بود و اینهمه، زمینهٔ شورش های بزرگی را **فراهم** میساخت.

در چنین شرایط اقتصادی ـ اجتماعیِ نامتعادلی، سازمان های مخفی" پسیخانیان " در شهرها و روستاها فعالیت میکردند **وعموما** "، " خانقاه " ها را سنگر تعلیمات و تبلیغات خود قرار داده بودند و و از این " خانقاه " ها عملیات و شورش های شهری و روستائی را رهبری می‌نمودند.

صلح اجباری با " دولت عثمانی " (در سال ۹۹۹ هجری) که طی آن گرجستان شرقی و کردستان و سراسر آذربایجان و بخشی از لرستان به دولت عثمانی واگذار گردید، باعث شد تا "شاه‌عباس" میزان برخی از مالیات ها را تا **۵ برابر** افزایش دهد. این سیاست مالیاتی جدید، سرانجام خشم انقلابی توده های زحمتکش را شعله ور ساخت.

در سال ۹۹۹ هجری، " ابوالقاسم امری " (یکی از رهبران " پسیخانی " که در زمان " شاه طهماسب " بخاطر " الحاد " چشم هایش را کنده بودند) به دستیاری گروهی از مریدان و پیروان خویش، شورش عظیم و گسترده ای، بر پا کرد.

" تقی الدین اوحدی " در این باره می‌نویسد: ...

" مولانا امری " و جمعی از فقراء و مجردان، متفق گشته، زمره‌ای از اصحاب ارادت نیز به ایشان پیوستند، **شورش و فتنه ای عظیم** از ایشان در " فارس " بهم رسید، چون تنور صحبت ایشان با خاص و

عام، به جهت اخذ آب و نان، **گرم** تافته شد، برالسنه و افواه‌خلایق افتادند، کلمات و مقالات ایشان **ذکر هر محفل** گشت... (۱)

دامنهٔ این شورش به اندازه ای بود که " شاه عباس "وحکمران فارس را دچار بیم و هراس ساخت، سرانجام پس از مدتی سپاهیان فئودال، شورش " پسیخانیان " را سرکوب کردند و "ابوالقاسم‌امری" (رهبر و مغز متفکر شورش) را دستگیر ساختند و به‌زندان‌افکندند.

ماهیت سیاسی و ضد حکومتی این شورش (از یکطرف) و عقاید " آته ئیستی " و " انسان خدائی " ابوالقاسم امری (ازطرف‌دیگر) باعث شد تا " پاسداران دین و دولت "، حکم‌قتل "ابوالقاسم‌امری " را صادر کنندو او را بجرم " الحاد " و " بی دینی " به مرگ محکوم نمایند... و سرانجام با صدور این " فتوا "، متفکر و مبارز آزادهٔ "پسیخانی " را در زندان، ـ **با کارد و قلمتراش،** پاره پاره کردند.

شورش عظیم " پسیخانیان " در فارس و تأثیر آن در شهرها و ولایات دیگر، " شاه عباس " را مصمم ساخت تا هر چه زودتر، " آئین پسیخانی " را که در شهرها و روستاهای بزرگ ایران، پیروان فراوان یافته ـ و به یک نیروی عظیم سیاسی ـ فرهنگی تبدیل شده بود ـ سرکوب و نابود نماید.

" جلال الدین محمد یزدی " (منجم باشی شاه عباس) در

۱ـ عرفات عاشقین ـ نسخهٔ‌خطی کتابخانه ملک.

ذکر وقایع /۱۰۰۰ هجری از " حج اکبر " بکشتن رهبران "پسیخانی" و کشتار وحشیانهٔ " ملحدان " در روستای " شمس آباد" میبد ، سخن میگوید. (۱)

" شاه‌عباس " گذشته از جاسوسان و منهیان فراوانی که داشت ، خود نیز همواره در کسوتی صوفیانه ، به خانقاهها (که سنگر و سازمان مخفی پسیخانیان بود) سرمیکشیده تا از کیفیت تبلیغات و ماهیت تعلیمات " نقطویان " آگاه گردد.

یکی از سازمان های مخفی " پسیخانیان " ، خانقاهی واقع در شهر قزوین – پایتخت حکومت صفوی – بودکه چند تن از متفکران پسیخانی (مانند خسرو نامی و کوچک قلندر و یوسفی ترکش دوز) در لباس و لفافهٔ صوفیگری ، در آنجا فعالیت داشتند.

از " عالم آرای عباسی " چنین بر می‌آید که " شاه عباس" در سال ۱۰۰۲ هجری در لباس درویشی وارد خانقاه " درویش خسرو نامی " میگردد و در کسوت و کلام درویشان ، با رهبران پسیخانی ،آغاز سخن و صحبت میکند. " درویش خسرو" که آدمی هوشیار بوده ، ازماهیت و شخصیت طرف خود (شاه عباس) آگاه میشود و دراظهارعقیده ، جانب حزم و احتیاط را نگهمیدارد ، اما دو تن از یارانش (یوسفی ترکش دوز و درویش قلندر) – بی‌پروا ، دعوی‌ها و عقاید "آته‌ئیستی" و ضد حکومتی خود را آشکار میکنند ، و بدین ترتیب : .. " الحاد آن طبقه ، بی اشتباه در آئینهٔ خاطر شاه عباس ، پرتوظهورانداخته ،

۱ – تاریخ‌عباسی – نسخه‌خطی – کتابخانه‌ملی تهران.

دفع آن جماعت ، جهت اجراء رسوم شرع انور ، برذمت پادشاه‌شریعت پرور ، لازم شد... " (۱)

" رضا قلی خان هدایت " در بارهٔ " درویش‌خسرو" (پسیخانی) می‌نویسد : "خسرو"از محله ای در کوشک قزوین که پدرانش "چاه کن" بودند ، ترک شغل پدر گرده ، به لباس قلندری ملبس شده و خود را در سلک دراویش **جلوه‌گر** کرد. بعد از مدتها گردش وسیاحت و معاشرت با اهالی بلاد ، به بند ارادت مردی " نقطوی "گرفتار شد. حاصل اینکه : بعضی مردم ... در انجمن او حلقه بستند و درحلقهٔ ارادتش نشستند ، علمای نکته یاب و عاملین احتساب ، اطوار " درویش‌خسرو" را منافی طور درویشی دیدند و کرداراورامخالف شریعت‌فهمیدند ... قریب ۱۰سال کارش بالا گرفت و آتش الحادش شعله ور شد ، جمعی از ترک و تاجیک و ارباب حرفه و غیرهم ،درحلقهٔ ارادتش درآمدند و رفته رفته در مذهب الحاد ، ترقی کردند ، انبیاء را شهوت پرست خواندند و اولیاء را کاذب شمردند و عرفا رادروغگوی‌خواندند... (۲)

بهر حال" درویش خسرو" و دیگر یاران و پیروانش رابه دستور " شاه عباس " دستگیر کردند و به وضعی فجیع بقتل رسانیدند وبه قولی : "آنان را از جهاز شتر به حلق آویخته و در تمام شهر قزوین گردانیدند. " (۳)

۱ – عالم آرای عباسی – ص ۴۷۳.
۲ – روضه الصفای ناصری – جلد ۸ – ص ۲۷۴ (ونیز)نقاوه الاثار ص ۵۱۵.
۳ – عالم آرای عباسی – ص ۴۷۳.

در همین هنگام (۱۰۰۲ هجری) شورش و قیام گسترده ای به رهبری " طالش کولی " و " کیا جلال الدین" و " ابو سعید چپک" در گیلان آغاز شد ، در این شورش، روستائیان ،داروغه و حاکم دست نشاندهٔ " لشت نشاء " و " رانکوه " را بیرون راندند و تمام راهها را محاصره و مسدود کردند ، املاک و اراضی پادشاه را تصرف و بین روستائیان تقسیم نمودند . " شاه عباس " که از وسعت‌وگسترش شورش گیلان ، بیمناک شده بود ، سپاه فراوانی مجهز به سلاح های آتشین ، برای سرکوبی و دستگیری " طالش کولی " روانهٔ جنگل‌های‌گیلان‌کرد ، اما پس از ماهها تفتیش و تعقیب ، اثری از رهبران شورش گیلان‌بدست نیاوردند ،و چون هر روز بر دامنهٔ شورش های روستائی گیلان افزوده میشد ، شاه عباس به " شیخ احمد آقای میر غضب " فرمان قتل عام گیلانیان را صادر کرد .

" عبدالفتاح فومنی " (مورخ فئودال) که از رهبران نهضت گیلان بعنوان " اجامر " و " اوباش " و نمک به حرام "نام می‌برد می‌نویسد : ... آن مظهر قدرت الهی (شیخ احمد میر غضب) که در بی حمی و سفاکی دلیر و مشهور بود ، در: طالشستان ، خرگام ، دیلمان ، کلیجان و سمام ، شمشیرخون آشام از نیام کشیده و قتل به افراط نموده ، برانات و ذکور اکتفا نفرموده ...و به شئامت حرام‌نمکان گیلان (یعنی شورشیان) ، خلقی کثیر از صغیر و کبیر ولایت مذکوره بدرجات شهادت رسیدند و تمامی اموال و اسباب ایشان بتاراج این حادثهٔ عجیبه رفت ... و سر انجام " طالش کولی " و چندنفردیگر

از اقربا و اقوام او ،دستگیر و اسیر شدند و با سرهای کشتگان ، در قزوین بنظر " شاه عباس " رسانیدند و حسب الحکم‌شاه عباس "طالش کولی" و اقوام او در میدان قزوین بقتل رسیدند . (۱) " محمود افوشته ای " (مورخ دیگر فئودال) نیز دربارهٔ سرکوبی شورش‌گیلان ، می‌نویسد : ... و کار سفاکی را در آن ولایت به آنجا رسانیدند که زنان از ترس " شیخ احمد میر غضب " بچه افکندند و بعضی زنان‌را که این حالت واقع نشد ، شکم ایشان را شکافتند و بچه ها را بدر آوردند و بر سر نیزه کردند . (۲)

بدنبال دستگیری و قتل " خسرو قزوینی " و پیروان او ،حکمی نیز به کاشان و اصفهان فرستادند تا " پسیخانیان " آن نواحی را تعقیب و دستگیر نمایند . پس از تعقیب و تجسس های فراوان ، در کاشان به چند تن از " پسیخانیان " دست یافتند که در میان‌آنها یکی از رهبران و متفکران برجستهٔ پسیخانی نیز وجود داشت ، او : " میر احمد کاشی " بود .

" میر احمد کاشی " متفکری آزاده و انقلابی بود . عقایدفلسفی او بر اساس قوانین عینی و طبیعی قرار داشت . او با نفی هر گونه نیروی خارجی و ملکوتی در جریان تحول و تکامل طبیعت و انسان ، پیروان خود را به ایجاد " بهشت موعود " در این جهان تجهیز میکرد .

---

۱ ـ تاریخ گیلان ـ ص ۱۳۰ ـ ۱۲۷.
۲ ـ نقاوه الاثار ـ ص ۵۴۵.

" احمد کاشی " با اعتقاد به " **قدیم بودن عالم** " بر روی افسانه های خدایان در زمینهٔ " خلقت جهان" خط بطلان کشید .

" اسکندر بیک منشی " می‌نویسد :

" در میان کتاب های " میر احمد کاشی " ظاهر شد که آن طایفه به مذهب حکماء ، عالم را قدیم میشمرده اند و اصلا" اعتقاد به حشر اجساد و قیامت ندارند و مکافات حسن و قبح اعمال را در عافیت و مذلت این دنیا قرار داده و بهشت و دوزخ را همین دنیا میشمارند . " (۱)

" احمد کاشی " از قهرمانان برجسته ای است که در راه آزادی انسان ، از اسارت خرافه پرستی و تاریک اندیشی ، مبارزه نمود وپرچم ماده گرائی و " انسان خدائی " را بر افراشته نگهداشت . شجاعت و پایداری ، او ـ هنگام مرگ ـ به همهٔ انسان ها آموخت که نباید از مرگ ترسید . این شجاعت وپایداری ،دقیقا" از تفکر مادی و مترقی او سرچشمه میگیرد ،زیرا ،کسی‌که به استقلال روح از جسم معتقد نیست و مرگ را (مانند زندگی) **ضرورت یگانهٔ طبیعت** میداند و زندگی در آن‌جهان‌راافسانه‌ای میشمارد که از ترس و تردید ناشی میگزدد ، هرگز از مرگ هراسی‌نخواهد داشت .

وقتی " احمد کاشی " را نزد " شاه عباس " بردند ،شاه بکشتن تهدیدش کرد تا مگر در آن‌پیرانه سر ، توبه کند ، اما " احمد کاشی " به شاه عباس جواب داد :

۱ ـ عالم آرای عباسی ـ ص ۴۷۶ .

ما را از کشتن باکی نیست . . . (۱)

گزارش دیگری که از چگونگی قتل " احمد کاشی " در دست است ، نشان میدهد که : " شاه عباس " نخست با "احمدکاشی" سخن گفت و از او خواست تا **اظهار توبه و پشیمانی** نماید . . . اما وقتی که " احمد کاشی " از توبه و پشیمانی خودداری نمود ودرابراز عقاید " **آته‌ئیستی**" و " انسان خدائی " خود ، پافشاری کرد ، " شاه عباس " شمشیر برکشید و به جانب او دوید و گفت : . . . "من این بد دین‌را به‌سزابرسانم‌وجدخود (**محمدمصطفی**) راازننگ‌فرزندی این دشمن‌خدا برهانم . . .آنگاه‌بیک‌ضربت‌شمشیر ،کارآن‌ناتمام (احمدکاشی) راتمام‌رسانید .

. . . پس بفرمود تا پیروان وی را ، یکان یکان بحضورآوردندواز ایشان سخنان می‌پرسیدند . . . و آنگاه به جلادان امر می‌فرمود تا بدن آن ملحدان (پسیخانیان) را از بار **شمشیر آبدار** ، سبکسارسازند . (۲)

" اسکندر بیک منشی" نیز در چگونگی قتل " احمد کاشی " می‌نویسد : . . . پادشاه صفت نژاد پاک اعتقاد (شاه عباس) در " نصر آباد " کاشان " احمد کاشی " را بدست مبارک خود ، شمشیر زد و دوپارهٔ عدل (!) کردند . (۳)

بطوریکه نوشتیم : " پسیخانیان " دارای یک سازمان‌منظم ومخفی بودند ، مورخین تاءکید میکنند که پس ازدستگیری"احمد کاشی "خطوط

۱ ـ تاریخ اجتماعی کاشان ـ حسن نراقی ـ ص ۱۲۱ ـ ۱۲۵ (ونیز) نقاوه الاثار ـ ص ۵۲۵ .
۲ ـ تذکرهٔ میخانه ـ ملاعبدالنبی فخر الزمانی ـ ص ۶۱۶ .
۳ ـ عالم آرای عباسی ـ ص ۴۷۶ .

بیعت (پیمان نامه یا مرامنامهء) پیروان او را بجنگ آوردندوبوسیلهء آن، عده ای از " پسیخانیان " را شناسائی و دستگیر ساختند که به دست شخص " شاه عباس " یا دژخیمان او، بقتل رسیدند. (۱)

جمعی دیگر از " پسیخانیان " را در " اصطهبانات " فارس دستگیر کردند و بدستور " حضرت اشرف " (یعنی شاه عباس)کشتند و " سلیمان ساوجی " را نیز که در علم پزشکی وطبابت شهرت داشت، مدتی محبوس ساختند تا سرانجام: " شاه عباس " از رسوخ اعتقاد و شریعت پروری، قتل اورا بهتر دانست وبه یاران (پسیخانیان) ملحق گردانید (۲)

در سال ۱۰۱۰ هجری قمری نیز، وقتی که " شاه عباس "پیاده برای زیارت مرقد امام رضا، به مشهد میرفت، به گفتگو با دو تن که گرایش های " پسیخانی " داشتند، پرداخت. " شاه عباس " به یکی ازآنها (بنام تراب یا ترابی) گفت: از پیادگی رنجورم... "تراب" (پسیخانی) پاسخ داد: این دنائت طبع تست، زیرا، این امامی که برای او، راه می‌پیمائی، اگر بحق پیوسته است، چرا در سنگلاخ‌های مشهد، او را می‌جوئی؟ و اگر بحق نپیوسته است از او چه‌توقع داری؟! امام‌زنده‌مرادریاب!... "شاه‌عباس" پرسید: امام زنده کجاست؟: "تراب" (پسیخانی)گفت: من!... "شاه عباس " جواب داد که ترابه "بندوق" (تفنگ)می‌زنم، اگر تفنگ بر تو اثر نکند، بتو ایمان می‌آورم... " تراب " در جواب گفت: اما رضای شما، به دانهء انگوری مرده

۱ـ عرفات عاشقین ـ نسخه‌خطی ـ (ونیز) روضه‌الصفای‌ناصری ـ ص ۲۷۴.
۲ ـ عالم آرای عباسی ـ ص ۴۷۶.

است، من از گلولهء تفنگ چگونه زنده میمانم؟...ولی‌سرانجام "تراب" (پسیخانی) درکاروانسرای " قوشه " بضرب گلولهء " شاه عباس " بقتل رسید و " کمال " (دوست تراب) نیز به خاطر ابراز عقاید " پسیخانی " و اظهار هم کیشی با " تراب "، تیرباران شد. (۱)

ناگفته نماند که در کنار شیوه های وحشتناک قتل و شکنجه، " شاه عباس " یک دسته جلاد مخصوص نیز داشت که به آن "چیگین" (= آدم خوار) میگفتند. وظیفهء این‌دسته‌از " جلادان مخصوص" این بود که مبارزان پسیخانی و متفکران " آته‌ئیست " را بفرمان شاه، زنده زنده می‌خوردند. (۲) رئیس این دسته از "جلادان‌آدم‌خوار " شخصی بنام " ملک علی سلطان جارچی باشی ". بود که مأمور دستگیری، شکنجه و قتل " خسرو قزوینی " بود.

از ویژگی های " نهضت پسیخانیان "، شرکت و فعالیت‌بسیاری از شاعران و نویسندگان مترقی در این نهضت بود. این شاعران و روشنفکران، بعنوان " مبارزان فرهنگی "، عقاید مترقی و " انسان خدائی " پسیخانیان را، تبلیغ و ترویج میکردند. اشعار و آثار این متفکران، در عصری که خرافات مذهبی بهترین وسیلهء انقیاداخلاقی زحمتکشان و رنجبران بود، ضربهء خرد کننده‌ای به نهادهای سیاسی ـ مذهبی جامعه، وارد ساخت.

متأسفانه، اشعار و آثار کاملی که نمایانگراندیشه های مترقی این

۱ ـ دبستان المذاهب ـ تعلیم هشتم (ونیز) تاریخ‌عباسی ـ جلال الدین محمد یزدی ـ نسخه خطی.
۲ ـ روضه الصفویه ـ ص ۳۱۲.

شاعران و نویسندگان باشد، در دست نیست و این، البته با " **سیاست کتابسوزان** " و " پاکسازی فکری " که در آن عصر رواج داشت، قابل توجیه می‌باشد. تذکره نویسان " وابسته"، آنجا که ناگزیرند از این متفکران وشاعران یاد کنند، فقط به ذکر اشعار "**مستحسن**" و "**منتخب**" آنها، بسنده کرده اند.

" صادقی کتابدار " ضمن تاءکید بر نبوغ نویسندگی و قصه خوانی " نثری گیلانی " می‌نویسد که: " نثری گیلانی " بسیار بد عقیده بود و سخنان ملحدانه میگفت و بر اثر شئامت و بد اعتقادی خود، بدست پسر " سلطان شرف الدین " بقتل رسید. (۱)

بسیاری از شاعران و اندیشمندان " پسیخانی "، به‌خاطرتعقیب و شکنجهٔ پاسداران دین و دولت، به هندوستان ونواحی دیگرگریختند. یکی از تذکره نویسان می‌نویسد:... چون " شاه عباس ماضی‌صفوی" اکثر این شرذمه ضاله را بقتل آورد، در شهر، بهر که گمان‌این‌اعتقاد بود، به خاک هلاکت افکند... بیشترین جلای وطن گزیده و به اطراف و جوانب منتشر شدند و عده ای از آنها، در اختفا واستتار کوشیدند. (۲)

از جمله متفکران و روشنفکران " پسیخانی " که ازایران گریختند، میتوان از شاعران و نویسندگان زیر نام برد:

محمد شریف وقوعی نیشابوری – علی اکبر تشبیهی – محمد

۱ – مجمع الخواص – ص ۲۹۴.
۲– مآثرالامراء – نواب‌صمصام الدولهٔ شاهنوازخان– ص ۲۹۰.

صوفی آملی – حکیم عباداللّه کاشانی – عبدالغنی یزدی و میرشریف آملی.

موءلف " مآثرالامراء " می‌نویسد:..."میرشریف آملی" مردی اندیشمند و آزاده بود که دارای تفکری " علمی"بوده و انسان‌را خدا میدانست. (۱)

" عبدالقادر بداوءنی" در بارهٔ "علی اکبر تشبیهی" یادآور میشود: "تشبیهی " دو سه مرتبه به هندوستان آمده و رفته،ودراین ایام بازآمده و دعوت به الحاد مینماید و مردم را به‌کیش"پسیخانی" می‌خواند... " بداوءنی تاءکید میکند:... در رساله‌ای که"تشبیهی" به او داده است، "محمود پسیخانی" را خدا دانسته. در این رساله، بجای " بسم اللهالرحمن الرحیم"گفته شده:"استعین بنفسک الذی لااله الاهو (= از" خویشتن " یاری جوی! زیرا که غیر از تو،نیرو و خدائی نیست) (۲)

اشعار " تشبیهی "، نمایندهٔخشم و نفرتی است که مردم‌زمانش، نسبت به " شاه عباس " داشتند:

اگر بتاج و علم، پادشاه می‌نازد
بگو چه فرق میان تو و میان خروس
وگر،به دبدبه، پرباد میکند خود را
چه بانگ تنبک طفلان، چه غرئیش کوس (طبل بزرگ)

۱ – مآثرالامراء – ج سوم – ص ۲۸۵.
۲ – منتخب التواریخ – ج ۳ – ص ۶ – ۲۰۴.

وگر،به سکه بود مفتخر، چه فایده‌نیز

از آنکه نام کسی را کنند نقش فلوس (سکهٔ بی ارزش)

" تشبیهی " انسانی آگاه و شاعری آزاده بود، او با اعتقاد به " انسان خدائی " تاءکید میکرد که انسان، خود، خدای خویش است و سجود و پرستش خدایان افسانه ای را انکارمی‌نمود:

بحر کرمم، منّت جود که برم؟

محو عدمم، نام وجود که برم؟

گویند: سجود پیش " حق " باید کرد

چون من همه " حق " شدم، سجود که برم؟

*

سرکوبی‌وپایان‌نهضت "پسیخانیان"، بمنزلهٔ پایان اندیشه‌های " علمی " و "انسان‌خدائی "نبوده،بلکه،خاموشی‌این‌ستاره‌های‌انقلاب‌واندیشه،خود، طلیعهٔ خورشید روشنی بوده است. با اعتقاد به این اصل "دیالکتیکی" است که " تشبیهی " **مرگ** را آبستن **تولد دیگری** میداند و به‌حرکت تکاملی تاریخ، عمیقا " ایمان دارد:

مارا چو آفتاب، مساوی است مرگ و زیست

گرشام مرده ایم، سحر زنده گشته ایم...

کتابشناسی و منابع

الف

احسن التواریخ ــ حسن بیک روملو ــ بسعی و تصحیح چارسن. نارمن. سیدن ــ کتابخانه صدر.

از سعدی تا جامی ــ ادوارد براون ــ ترجمه و تحشیهٔ علی اصغر حکمت ــ ابن سینا.

از سقراط تا ارسطو ــ شرف الدین خراسانی (شرف) ــ دانشگاه ملی ایران.

انجیل یوحنا ــ باب اول.

ب

بررسی های تاریخی (مجله) ــ سال چهارم ــ مقالهٔ دکتر محمد جواد مشکور.

بستان السیاحه ــ حاج زین العابدین شیروانی ــ طهران۱۳۱۵ق.

پ

پرتو اسلام ــ احمد امین ــ عباس خلیلی ــ انتشارات علمی.

پسیخانیان یا نقطویان ــ دکتر صادق کیا ــ ایران کوده.

ت

تاریخ الجایتو ــ ابوالقاسم عبدالله بن محمد القاشانی ــ به اهتمام میهن همبلی ــ بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

تاریخ اجتماعی کاشان ــ حسن نراقی ــ دانشگاه تهران.

تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا مشروطیت ــ **ادوارد براون** ــ

رشید یاسمی ـ ابن سینا .

تاریخ الفی ـ احمد دبیلی تتوی ـ نسخهٔ خطی

تاریخ ایران ـ پیکولوسکایا و پطروشفسکی و ... ـ کریم کشاورز ـ مؤسسه مطالعات و تحقیقات علوم اجتماعی .

تاریخ جدید یزد ـ احمد بن حسین بن کاتب ـ بکوشش ایرج افشار ـ فرهنگ ایران زمین .

تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران ، از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس ـ ابوالقاسم طاهری ـ جیبی .

تاریخ گیلان و دیلمستان ـ سید ظهیر الدین مرعشی ـ تصحیح و تحشیهٔ منوچهر ستوده ـ بنیاد فرهنگ .

تاریخ گیلان ـ عبدالفتاح فومنی ـ تصحیح عطاالله تدین ـ فروغی .

تاریخ مبارک غازانی ـ رشید الدین فضل الله ـ بسعی و اهتمام کارل یان ـ چاپ انگلستان .

تاریخ مختصر ایران ـ پاول هرن ـ رضا زادهٔ شفق ـ بنگاه ترجمه و نشر کتاب .

تاریخ مغول ـ عباس اقبال آشتیانی ـ امیر کبیر .

تاریخ وصاف ـ وصاف الحضره ـ ابن سینا .

تحریر تاریخ وصاف ـ عبالمحمد آیتی ـ بنیاد فرهنگ .

ترکستان نامه ـ بارتولد ـ کریم کشاورز ـ بنیاد فرهنگ .

ترکات تیموری ـ ابوطالب حسن تربتی ـ انتشارات اسدی .

تذکرهٔ میخانه ـ ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی ـ باهتمام احمد گلچین معانی ـ اقبال .

ج

جامع التواریخ ـ رشید الدین فضل الله ـ بکوشش بهمن کریمی ـ اقبال .

جهانگشا ـ عطاملک جوینی ـ تصحیح محمد قزوینی ـ اسماعیلیان .

ح

حبیب السیر ـ خواند میر ـ با مقدمهٔ جلال همائی ـ خیام .

خ

خلاصه الاشعار و زبده الافکار ـ تقی‌الدین کاشی ـ نسخه خطی مجلس شورای ملی .

د

دانشمندان آذربایجان ـ محمد علی تربیت ـ چاپ مجلس .

دبستان المذاهب ـ ملامحسن فانی ـ چاپ بمبئی .

دیوان خواجوی کرمانی ـ بتصحیح احمد سهیلی خوانساری ـ کتابفروشی بارانی و محمودی .

دیوان فارسی فضل‌الله نعیمی و عمادالدین نسیمی ـ به اهتمام پروفسور رستم علی اف ـ دنیا .

ذ

ذیل جامع التواریخ ـ حافظ ابرو ـ حواشی و تعلیقات خان‌بابا بیانی ـ انجمن آثار ملی .

ر

رسایل شاه نعمت الله ولی ـ بکوشش جواد نوربخش ـ خانقاه نعمت اللهی .

روضه الصفا ـ میر خواند ـ پیروز .

روضه الصفا ناصری ـ رضا قلی خان هدایت ـ پیروز .

روضه الصفویه ـ میرزا بیگ بن حسین حسینی جنابذی ـ نسخهٔ خطی

ز

زندگانی شاه عباس اول (سه جلد) نصرالله فلسفی ـ دانشگاه تهران .

زندگانی شگفت انگیز تیمور ــ ابن عربشاه ــ محمدعلی نجاتی ــ بنگاه ترجمه و نشر کتاب .

س

سفرنامه ــ کلاویخو ــ مسعود رجب نیا ــ بنگاه‌ترجمه‌ونشرکتاب .

سیاحت‌نامه ــ شاردن ــ محمدعباسی ــ امیرکبیر .

سیاست‌نامه ــ خواجه‌نظام‌الملک ــ بتصحیح‌جعفرشعارجیبی .

ص

صفوت الصفا ــ ابن بزاز ــ چاپ سنگی ــ کلکته .

ع

عالم آرای صفوی ــ مؤلف ناشناس ــ بکوشش یدالله شکری ــ بنیاد فرهنگ .

عالم‌آرای عباسی ــ اسکندر بیگ منشی ــ بکوشش ایرج افشار ــ امیر کبیر .

عرفات عاشقین ــ تقی الدین اوحدی ــ نسخ‌خطی‌کتابخانه‌ملک .

عمادالدین نسیمی ــ حمید آراسلی ــ چاپ باکو .

ف

الفرق بین الفرق ــ ابو منصور عبدالقاهربغدادی ــ باهتمام‌محمد جواد مشکور ــ کتابفروشی حقیقت .

فرهنگ ایران زمین ــ مقالهٔ هلموت ریتر ــ ترجمهٔ حشمت مؤید ــ سال ۴۸ .

ک

کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول ــ پطروشفسکی ــ کریم کشاورز ــ دانشگاه تهران .

گ

گیلان ــ کریم کشاورز ــ ابن سینا .

م

مآثر الامراء ــ نواب صمصام الدوله شاه نواز خان ــ بتصحیح میرزاشرف عملی ــ چاپ کلکته .

مجتمع التهانی و محضر الامانی ــ محمد طوسی ــ نسخه‌خطی کتابخانه ملک .

مجمع المخواص ــ صادقی کتابدار ــ عبدالرسول خیامپور ــ چاپ تبریز .

مجمل فصیحی ــ احمد بن جلال الدین محمد فصیحی خوافی ــ تصحیح محمود فرخ ــ باستان (مشهد) .

مطلع السعدین و مجمع البحرین ــ کمال الدین عبدالرزاق ــ سمرقندی ــ بتصحیح‌محمد شفیع ــ چاپ لاهور .

مقدمه ــ ابن خلدون ــ محمد پروین گنابادی ــ بنگاه ترجمه و نشر کتاب .

مکاتبات رشیدی ــ رشیدالدین فضل الله ــ به اهتمام محمد ــ شفیع ــ چاپ لاهور .

منتخب التواریخ ــ عبدالقادر بداوئنی ــ چاپ کلکته .

ن

نفائس الارقام ــ محمود دهداری ــ نسخهٔ خطی مجلس شورای ملی .

نفائس الفنون فی عرایس العیون ــ شمس الدین محمد آملی ــ اسلامیه .

نفحات الانس ــ عبدالرحمن جامی ــ چاپ کلکته .

نقاوه الاثار فی‌ذکر الاخیار ــ محمود افوشته ای نطنزی ــ بـه

اهتمام دکتر محمد احسان اشراقی ــ بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

نهضت سربداران خراسان ــ پطروشفسکی ــ کریم کشاورز ــ پیام.

و

واژه نامهٔ گرگانی ــ دکتر صادق کیا ــ دانشگاه تهران.

هـ

هفت اقلیم ــ احمد امین رازی ــ انتشارات علمی.